

بسم الله الرحمن الرحيم

## مقدمه تفسیر تسنیم

**فصل اول: زبان قرآن کریم**

**فصل دوم: ویژگی‌های تفسیر قرآن**

**فصل سوم: تفسیر قرآن به قرآن**

**فصل چهارم: تفسیر قرآن به سنت**

**فصل پنجم: تفسیر به رأی**

**فصل ششم: جایگاه آرای مفسران و شأن نزول در تفسیر**

### فصل سوم: تفسیر قرآن به قرآن

بهترین و کارآمدترین شیوه تفسیری قرآن، که شیوه تفسیری اهل بیت (علیهم السلام) نیز هست، روش خاصی که به تفسیر قرآن به قرآن موسوم شده است. در این روش، هر آیه از قرآن کریم با تدبر در سایر آیات قرآنی و بهره‌گیری از آنها باز و شکوفا می‌شود. تبیین آیات فرعی به وسیله آیات اصلی و محوری و استناد و استدلال به آیات قویتر در تفسیر، بر این اساس است که برخی از آیات قرآن کریم همه مواد لازم را برای پی‌ریزی یک بنیان مرصوص معرفتی در خود دارد و برخی از آیات آن تنها عهده‌دار بخشی از مواد چنین بنایی است. آیات دسته دوم با استمداد از آیات گروه اول تبیین و تفسیر می‌شود.

برای فهم متن مقدس دینی راه، تدبر تام در همان متن منزله الهی است. قرآن کریم نیز از آن جهت که نور است هیچ ابهام و تیرگی ندارد. قرآن وزین و عمیق است، ولی وزانت علمی و عمق نظری آن با نورانی بودن آن منافی نیست؛ زیرا نور چنانکه گذشت، در برابر ظلمت ابهام است، نه در برابر نظری و ژرف بودن. نور بودن قرآن به معنای بدیهی بودن آن نیست تا نیازی به تفسیر نداشته باشد.

گروهی که بر اثر رسوب رسوم جاهلیت از یک سو، و غبار اغیار دگراندیشی از سوی دیگر، گرفتار دو مانع علمی و عملی برای دیدن و فهمیدن نور وحی شده‌اند: کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون (۹۴)، فانها لا تعمی الابصار و لکن تعمی القلوب الّتی فی الصدور (۹۵)، و ما اءنت بهادی العمی عن ضلالتهم (۹۶)، چون بصیر نیستند از دیدن علمی نور وحی محجوب و از ادراک ضیاء الهام الهی محرومند: و طبع علی قلوبهم فهم لا یفقهون (۹۷)، ( لهم قلوب لا یفقهون بها ) (۹۸). پس ندیدن چیزی دلیل روشن نبودن آن نیست؛ زیرا ندیدن چیزی ممکن است بر اثر تاریک بودن مرئی باشد یا بر اثر کوری رایی، اما دیدن چیزی دلیل دو مطلب است: یکی آن که مرئی روشن است و دیگر آن که رایی بیناس. خداوند سبحان قرآن

را روشن معرفی کرد و فهمندگان آن را بینا و شنوا: لمن كان له قلب اءو اءلقى السمع و هو شهيد (۹۹) و محجوبان از فهم آن را کور، کر، دل مکنون، دل مطبوع و دل مختوم یاد کرد.

تذکر: تفسیر قرآن فعلا به عنوان یک منهج و روش مطرح است و منبع دینی بودن قرآن از منهج تفسیری بودن خود قرآن است و هر کدام حکم خاص خود را دارد، گرچه در خلال بحث از روش تفسیر قرآن به قرآن از منبع بودن آن استمداد می شود. البته منابع مبانی احکام دین عبارت است از: کتاب و سنت معصومین (علیهم السلام) و عقل. اما اجماع به سنت بر می گردد و در مقابل سنت نیست. بحث کنونی درباره روش تفسیر قرآن به قرآن و مطالب آن عبارت است از:

۱ آیا چنین تفسیری حجت و معتبر است ؟

۲ بر فرض حجیت، آیا حجیت آن فعلی است یا شانی ؟

۳ بر فرض فعلی بودن حجیت، آیا حجیت آن به نحو انحصار است، یعنی شیء دیگری در برابر نتیجه حاصل از تفسیر قرآن به قرآن حجیت دارد یا نه ؟ اکنون به پاسخ این سه پرسش می پردازیم.

## ۱. حجیت تفسیر قرآن به قرآن

اولین پرسش درباره شیوه تفسیری قرآن به قرآن این بود که آیا چنین تفسیری حجت و معتبر است یا نه ؟ در پاسخ باید گفت: برخی اشیا اصلا حجیت ندارد، نظیر شهادت فاسق که در محکمه قضای اسلامی هیچ گونه اعتباری ندارد و بعضی از اشیا حجیت دارد، لیکن به تنهایی به نصاب حجیت و اعتبار نمی رسد؛ نظیر شهادت عدل واحد در محکمه که فی الجمله معتبر و حجت است، نه بالجمله. از این رو از آن به عنوان اعتبار تاهلی و حجیت شائنی یاد می شود؛ یعنی اگر شهادت عدل دیگری به آن ضمیمه شود، آنچه اهلیت اعتبار و شائنیست احتجاج داشت به نصاب فعلیت می رسد؛ لیکن حجیت شهادت عدلین گرچه به نحو استقلال است ولی به نحو انحصار نیست ؛ زیرا حجتهای دیگری نیز در قبال حجیت شهادت دو عادل دیگر در قبال شهادت این عدلین واقع می شود و هر کدام حجت مستقل است، ولی هیچ کدام حجت منحصر نیست و همچنین حجیت امور دیگر، در برابر حجیت شهادت عدلین ؛ مانند علم قاضی و سوگند منکر.

قرآن کریم از آن جهت که کلام خدای سبحان است و با اعجاز خود دعوی انتساب به خداوند را اثبات می کند، یکی از منابع دینی است که حجیت آن همانند حجیت قطع ذاتی است و محصول تدبیر در آن و جمع بندی آیات متناسب آن با یکدیگر حتما حجیت است و هرگز نظیر گواهی فاسق مردود نیست، تا اصلا حجیت نباشد؛ لیکن مطالب قرآن بخشی به صورت نصوص و قطعی است و بخشی به صورت ظواهر و ظنی است که بخش نخست حجیت قطعی و بخش دوم حجیت ظنی است. به هر تقدیر، قرآن کریم به عنوان کلام صاحب شریعت، در ناحیه حجیت و امدار غیر خود نیست و حجیت آن ذاتی است.

## ۲. استقلال قرآن در حجیت و تبیین معارف

دومین پرسش درباره تفسیر قرآن به قرآن این بود که بر فرض حجیت چنین تفسیری، آیا حجیت آن فعلی است یا ((شأنی). در پاسخ باید گفت: قرآن ( نتیجه حاصل از تفسیر قرآن به قرآن ) جزء حجت و نیمی از دلیل نیست تا در اصل اعتبار و حجیت خود نیازمند به ضمیمه باشد و بدون انضمام آن همراه به منزله شهادت عدل واحد باشد که حجیت آن تاهلی و شأنی است، نه فعلی؛ زیرا آن ضمیمه، یعنی سنت، اولاً در ناحیه اصل حجیت و امدار قرآن است و ثانیاً وقتی معتبر و حجت است که محتوای آن بر قرآن عرضه شود و هیچ گونه تخالفی با آن نداشته باشد ( در خصوص سنت غیر قطعی ). پس قطعاً محصول بحث قرآنی باید قبل از عرضه حدیث بر آن، حجت بالفعل و معتبر مستقل و بی نیاز از ضمیمه باشد، تا بتواند میزان سنجش سنت واقع شود. پس حجیت قرآن همانند حجیت شهادت عدلین که از آن اصطلاحاً به بینه عادلّه یاد می شود، فعلی و مستقل و قابل استدلال است.

قرآن کریم هم در اصل حجیت و هم در تبیین خطوط کلی معارف دین مستقل است؛ یعنی حجیت آن ذاتی است و با خود تفسیر می پذیرد؛ گرچه اندیشه های بیرونی به عنوان مبداء قابل فهم قرآن سهیم است. مخاطبان قرآن برای بهره گیری از ظواهر قرآن به سرمایه ای فراتر از علوم پایه مؤثر در فهم قرآن و ضمیری که به تیرگی گناه آلوده نباشد نیاز ندارند.

استقلال قرآن کریم در حجیت و تبیین معارف و همچنین اتقان شیوه تفسیری قرآن به قرآن با دلایلی چند قابل اثبات است:

۱- همان گونه که در فصل یکم گذشت قرآن کریم خود را به عنوان نور معرفی می کند: *قد جاء کم من الله نور و کتاب مبین (۱۰۰)*، ( و اتبعوا النور الذی اءزل معہ ) ( ۱۰۱ ) و بارزترین ویژگی نور آن است که هم خود روشن است و هم روشنگر غیر خود است؛ یعنی هم در روشن بودن خود و هم در روشن کردن اشیای دیگر نیازمند به غیر نیست.

مقتضای نور بودن قرآن کریم نیز این است که نه در روشن بودن خود نیازمند غیر باشد و نه در روشن کردن غیر؛ زیرا در این صورت نیاز به مبینی دیگر، آن مبین اصل بوده، قرآن کریم فرع آن خواهد بود و این فرع و تابع قرار گرفتن قرآن با نور بودن آن ناسازگار است.

از سویی دیگر، بی تردید بسیاری از معارف قرآنی با ضمیمه کردن دو یا چند آیه حاصل می شود و رسیدن به آن معرفت، از راه یک آیه به تنهایی میسر نیست. نور بودن قرآن ایجاب می کند، همه آیاتی که مبین حدود، قیود و قرائین یک مطلب است با هم بررسی شود، تا قرآن کریم در هیچ بخشی مطلب تیره و مبهم نداشته باشد.

۲- یکی از صفات قرآن کریم: (تبیان کل شیء) است: و نزلنا علیک الکتاب تبیاناً لکل شیء... (۱۰۲) کتابی که بیانگر همه علوم و معارف ضروری و سودمند برای بشر یا بیانگر همه حقایق جهان آفرینش است، در تبیین خود نیازی به غیر ندارد، بلکه در بیان خویش به خود متکی است و برخی از آیاتش با برخی دیگر تبیین و تفسیر می شود و گرنه کتابی که تبیان خود نباشد، چگونه می تواند تبیان هر چیز دیگر باشد؟ لازم است توجه شود: منظور از این که چون قرآن تبیان همه چیز است، تبیان خود نیز خواهد بود این نیست که چون هر آیه، تبیان همه چیز است، پس تبیان خود هم هست، بلکه مقصود آن است که مجموع قرآن تبیان همه چیز است، پس مجموع قرآن تبیان خود هم خواهد بود. بنابراین، کمبود هر آیه ای حتماً با آیه دیگر تاءمین می شود و از جمع بندی نهایی همه آیات مناسب لفظی و معنوی با یکدیگر، معنای روشنی از آنها به دست می آید.

۳- قرآن کریم در کنار دعوت انسانها به تدبیر، دعوی انتساب به خدای سبحان و مبرا بودن از هر گونه اختلاف و ناهماهنگی درونی دارد.

خداوند سبحان درباره هماهنگی سراسر قرآن با یکدیگر و دیگری راجع به انعطاف و گرایش آیات قرآن با همدیگر است؛ اما بیان اول مستفاد از آیه افلا یتدبرون القرآن و لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافاً کثیراً (۱۰۳) است؛ زیرا پیام آیه مزبور دعوت همگان به تدبیر تام در سراسر کتابی است که در طول حدود ربع قرن در شرایط صعب و سهل، جنگ و صلح، غربت و قربت، اوج و حفیض، سراء و ضراء، هزیمت و عزیزت، شکست و پیروزی و بالاخره در احوال مختلف سیاسی، نظامی، اجتماعی به صورت یکسان و هماهنگ نازل شده است. تحلیل قیاس استثنایی مستفاد از این آیه و تقریر تلازم مقدم و تالی و تقریب بطلان تالی و استنتاج بطلان مقدم از ابطال تالی به استمداد عقل برهانی است که خود از منابع غنی و قوی تفسیر قرآن کریم از درون دین است، نه از بیرون؛ چنانکه در فصل تفسیر به رأی تبیین خواهد شد. غرض آن که، آیات مزبور دعوت به تدبیر در سراسر قرآن می کند و دعوی عدم اختلاف به نحو سالبه کلیه را ارائه می کند و محصول آن تدبیر فراگیر را صحت این دعوی می داند و ادعای مزبور را با آن بینه و گواه صادق همراه می کند.

اما بیان دوم خداوند مستنبط از آیه الله نزل احسن الحدیث کتاباً متشابهاً مثانی تقشعر منه جلود الذین یخشون ربهم ثم تلین جلودهم و قلوبهم الی ذکر الله ذلک هدی الله یهدی به من یشاء و من یضلل الله فما له من هاد (۱۰۴) است؛ زیرا محتوای آیه مزبور این است که از یک سو سراسر آیات قرآن مجید شبیه، همسان و همتای هم است و از سوی دیگر مثنی، منعطف و متمایل به هم است. معنای ائثناء، انعطاف و گرایش مطالب یک کتاب علمی این است که هر کدام از مطالب با دیگری مشروح یا مشروحتر و روشن یا

روشنتر می گردد. چنین کتابی که همه آیات آن به هم گرایش دارد، حتما مفسر و مبین همدیگر و شارح داخلی خویش است.

دعوت به تدبیر و ادعای نزاهت از اختلاف، چنانکه شاهد گویایی بر عمومی بودن فهم قرآن است، از بهترین شواهد استقلال قرآن در حجیت و تبیین معارف و همچنین صحت و کارایی شیوه تفسیر قرآن به قرآن است؛ زیرا اگر آیات قرآن از هم گسیخته بوده، هر کدام ناظر به مطلب خاص باشد و پیوندهایی از قبیل اطلاق و تقیید، تعمیم و تخصیص، تاءید و تبیین و شرح و تفصیل با یکدیگر نداشته باشد، هیچ کدام موافق با دیگری یا مخالف با آن نخواهد بود؛ زیرا مرز مشترک و پیوند دلالتی کلامی و گفتاری با هم ندارد و موافقت و مخالفت فرع بر پیوند و هم گرایی است؛ در حالی که ادعای هماهنگ بودن آیات ارتباط و پیوند را می فهماند؛ چنانکه دعوی نفی اختلاف از سنخ عدم ملکه است. پس حتما باید بین آنها پیوند برقرار باشد. آنگاه می توان گفت: چنین کتابی اگر در تبیین مطالب خویش نیازمند به غیر خود باشد استدلال و برهان این آیه کریمه تام نخواهد بود.

توضیح این که، اگر مخالفان قرآن، مدعی وجود اختلاف در آن باشند و از راه دلالت لفظی قرآن کریم و با شیوه تفسیر قرآن به قرآن نتوان به شبهات آنان پاسخ داد، از هر راه دیگری این اختلاف متوهم حل شود، مانند این که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ارجاع داده شود و آن حضرت نیز بدون شاهدی از الفاظ قرآن اختلاف درونی آن را نفی کرده، مراد آیه را به گونه ای بیان کند که آیات قرآنی رو در روی یکدیگر نباشد، مخالفانی که معتقد به عصمت و صداقت آن حضرت نیستند قانع نخواهند شد.

به عبارتی دیگر رفع اختلاف متوهم به وسیله مرجعی مانند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بدون شاهد لفظی از قرآن، تنها برای معتقدان به نبوت و عصمت آن حضرت مفید و سودمند است؛ در حالی که محور اصلی و مخاطبان رسمی سخن در این آیه مخالفان دعوی و منکران صحت دعوت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و کسانی هستند که به نبوت و عصمت آن حضرت مؤمن نیستند و داوری آن حضرت را بدون شاهدی از قرآن نمی پذیرند.

### ۳. منهج تفسیری اهل بیت (ع)

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امامان معصوم (علیهم السلام) در داوریهها و احتجاجها و در پاسخ پرسشهای تفسیری، آیات قرآن را به یکدیگر ارجاع می دادند و با سایر آیات قرآن آیه مورد نظر خود را تفسیر می کردند؛ چنانکه حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) از جمع بین آیه کریمه و الوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین (۱۰۵) و آیه (... حمله و فصاله ثلثون شهرا...) (۱۰۶) استفاده کرده اند که از نظر قرآن کریم حداقل دوران بارداری بانوان شش ماه است و بر این اساس، حکم رجم را از شخصی که بر اثر اتهام به بزهکاری، به آن محکوم شده بود برداشتند. (۱۰۷)

همچنین حضرت امام جواد (علیه السلام) با ضمیمه کردن آیه شریفه ( و اءن المساجد لله... ) (۱۰۸) به آیه و السارق و السارقة فاقطعوا یدیهما... (۱۰۹) حد سارق را قطع انگشتان دست دانسته اند (۱۱۰)؛ در حالی که افراطیان از خوارج با استناد به خصوص آیه ( و السارق و السارقة... ) معتقد بودند دزد باید از شانه قطع شود؛ زیرا بر همه آن ید اطلاق می شود!

همچنین امام باقر (علیه السلام) در پاسخ زراره که پرسید: چگونه از آیه شریفه و اذا ضربتم فی الاءرض فلیس علیکم جناح اءن تقصروا من الصلوة (۱۱۱) که لسانش الزام نیست، حکم لزوم قصر در نماز مسافر استفاده می شود، فرمودند: تعبیر لا جناح در این آیه نظیر لا جناح در آیه کریمه فمن حج البیت اءو اعتمر فلا جناح علیه اءن یطوف بهما (۱۱۲) است (۱۱۳)، که مقصود از آن حکم لزومی است، نه رجحان صرف. بنابراین، تفسیر قرآن به قرآن سیره عملی اهل بیت (علیهم السلام) بود؛ چنانکه ارجاع مفسران به این روش نیز در سیره علمی آن ذوات مقدس کاملاً مشهود است؛ مانند این که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند: ان القرآن لیصدق بعضه بعضاً فلا تکذبوا بعضه ببعض (۱۱۴) و حضرت علی (علیه السلام) فرموده اند کتاب الله تبصرون به و تنطقون به و تسمعون به و ینطق بعضه ببعض و یشهد بعضه علی بعض (۱۱۵)

تذکر: آنچه از سیره عملی اهل بیت (علیهم السلام) در تفسیر قرآن به قرآن نقل می شود برای اثبات اصلح منهج است و گر نه تطبیق آن در پاره ای از موارد بدون تعبد آسان نیست. بررسی مواضع سجود در آیه ( اءن المساجد لله ) (۱۱۶) و لزوم قطع برخی از مواضع آن در صورت تکرر حد سرقت و نیز تفسیر معنای جناح شاهد مدعاست.

چون از طرف اهل بیت وحی و عصمت و طهارت (علیهم السلام) تفسیر قرآن به قرآن به عنوان منهجی معقول و مقبول اعلام شد، صحابه و تابعان آنان اگر شاهدی از قرآن برای تفسیر آیه ای از آن می یافتند به تفسیر آن مبادرت می کردند؛ گر چه غالب تفسیرهای آنان از سنخ تفسیر به مائثور بود، نه تفسیر قرآن به قرآن که چنین کاری اجتهاد قرآنی و تدبر در محور همه آیات را می طلبید و نه تفسیر درایی محمود و ممدوح که اجتهاد برهانی و تامل در مدار علوم متعارفه یا اصول موضوعه مبرهن را طلب می کرد؛ لیکن از دیر زمان شیوه تفسیر قرآن به قرآن بین قرآن پژوهان مطرح بود (۱۱۷) و روش عملی بسیاری از بزرگان تفسیر نیز به طور محدود، نه گسترده، استمداد از بعض آیات درباره برخی دیگر بوده است.

مؤلف تفسیر المنار، برای مرحله برین تفسیر شرایطی یاد کرده که اولین آن شرایط بررسی خود آیات و کلمات برای فهم خود قرآن است. آنگاه چنین گفته است: و قد قالوا ان القرآن یفسر بعضه ببعض (۱۱۸). این تعبیر نشان می دهد که تفسیر قرآن به قرآن، شیوه ای است که جملگی بر آن بوده اند. نه این که مختص به گروهی معین باشد. اما نه خود صاحب تفسیر المنار جناب محمد عبده و نه رشید رضا و نه دیگران توان

چنین کار سترگی را نداشتند که قرآن کریم را استنطاق کنند و آن را به نطق آورند تا آیات همگون آن نسبت به همدیگر ناطق، شاهد و مصدق باشد؛ گرچه فی الجمله در این منهج بهیچ توفیق یافتند. غرض آن که، از گفتار، رفتار و نوشتار اقدمین، قدماء، متاخران و معاصران، عطر دل انگیز تفسیر قرآن به قرآن به شامه جان می وزد، لیکن چنین نافه ای را باید در سوق کالای گرانبهای المیزان جستجو کرد که در این مضماری سبقت را از دیگران ربود و هر چند از لحاظ شناسنامه تفسیری آرم بنوت و فرزند می مفسران سلف را داراست، لیکن فیه معنی شاهد بآبوته (۱۱۹)

اگر چه حسن فروشان به جلوه آمده اند کسی به حسن و ملاحظت به یار ما نرسد

به حق صحبت دیرین که هیچ محرم راز به یار یک جهت حق گزار ما نرسد

هزار نقش برآید ز کلک صنع و یکی به دلپذیری نقش نگار ما نرسد

هزار نقد به بازار کائنات آرند یکی به سکه صاحب عیار ما نرسد (۱۲۰)

المیزان و ما ادراک ما المیزان ( ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء ) (۱۲۱). راز کامیابی مؤلف بزرگوار المیزان در تفسیر قرآن به قرآن بعدا روشن خواهد شد.

تذکر: سیره فقها و اصولیان در استنباط احکام فقهی از آیات الاءحکام، تقیید مطلقات و تخصیص عمومات برخی از آیات قرآن با مقیدات و مخصصاتی است که در سایر آیات قرآن یافت می شود. همچنین اگر در آیه ای احتمال نسخ (۱۲۲) داده شود، ناسخ آن را در آیات دیگر جستجو می کنند و به طور کلی از هر قرینه و شاهد قرآنی برای استنباط فروع فقهی از آیات الاءحکام قرآن کریم استفاده می کنند. سیره و روش عقلا نیز در استفاده از آثار نوشتاری یا گفتاری نویسندگان و گویندگان چنین است که همه مطالب یک کتاب و یا خطابه را با هم می سنجند و برخی از مطالب آن را با برخی دیگر تاءبید و یا نقض می کنند و این سیره و شیوه در منظر و مسمع شارع مقدس بود و نسبت به آن هیچ گونه ردع و منعی نکرده است.

#### ۴. شبهات استقلال قرآن در حجیت و تفهیم

قرآن کریم که بیانگر خطوط کلی معارف دین است، در تبیین خطوط اصلی معارف دین کاملاً روشن است. در سراسر قرآن از نظر تفسیری مطلب تیره و مبهمی نیست؛ زیرا اگر الفاظ آیه ای به تنهایی نتواند مطلوب خود را بیان کند، آیات دیگر قرآن کاملاً عهده دار روشن شدن اصل مطلب آن خواهد بود. اما تبیین جزئیات، خصوصیات و حدود آن خطوط کلی، با رهنمود خود قرآن کریم بر عهده رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است: و اءنزلنا الیک الذکر لتبیین للناس ما نزل الیهیم (۱۲۳) ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا (۱۲۴)،... اطیعوا الله و اطیعوا الرسول... (۱۲۵) پس از دوران رسالت نیز با رهنمود حضرت

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث ثقلین، این سمت به امامان اهل بیت (علیهم السلام) سپرده شده است.

مقتضای برهان نبوت عام که شامل نبوت حضرت خاتم صلی الله علیه و آله و سلم نیز می شود این است که کتاب آسمانی و قانون الهی پیامبر، هم قابل فهم باشد و هم صالح برای عمل. کتابی که قوانین آن مفهوم انسانها و یا قابل اجرا در جامعه نباشد، شایسته پیامبر خدا نیست؛ لیکن صلاحیت قانون پیامبر برای علم و عمل منحصر در این نیست که خود کتاب آسمانی همه معارف و احکام را به تفصیل بیان کند، بلکه ممکن است برخی از آنها را به طور تفصیل روشن کند و تفصیل برخی دیگر را از راه وحی و الهام به خود پیامبر، برای جامعه تبیین کند، یا آن که اصلاً به بیان خطوط کلی حکم و احکام بسنده کند و تفصیل همه آنها از راه حدیث قدسی به پیامبر الهام شود و آن حضرت تفصیل دریافت شده را به امت خویش ابلاغ کند. غرض آن که، آنچه از برهان ضرورت وحی و نبوت استفاده می شود رسیدن پیام خدا در اصول و فروع دین به مردم است و آن بلاغ راههای متعددی دارد و هرگز منحصر به بیان تفصیلی خود متن مقدس آسمانی نیست. قرآن کریم دارای ظاهر و باطن و تاءویل و تنزیل است و علم به باطن و تاءویل قرآن کریم نیز در اختیار معصومین (علیهم السلام) است و آن بزرگواران به مقام مکنون قرآن راه دارند. بنابراین، می توان گفت: علم به مجموع قرآن اعم از ظاهر و باطن و تنزیل و تاءویل در انحصار معصومین (علیهم السلام) است؛ اما استفاده از ظواهر الفاظ قرآن در حد تبیین کلیات دین با رعایت شرایط ویژه آن، بهره همگان است. اکنون که مدعا (استقلال قرآن در حجیت و دلالت بر معارف دین) روشن شد، باید به شبهاتی که درباره استقلال قرآن در تفهیم معارف دین، حجیت ظواهر (۱۲۶) و شیوه تفسیری قرآن به قرآن است پاسخ دهیم.

#### ۴-۱. شبهه یکم: افتراق ثقلین

در حدیث شریف ثقلین (کتاب الله و عترت رسول الله) عترت همسان کتاب خدا و متلازم با آن قرار داده شده و لازم این همسانی آن است که روایات اهل بیت (علیهم السلام) عدل و ملازم و همتای قرآن کریم باشد. از این رو عدم رجوع به روایات در فهم ظواهر قرآن مایه افتراق بین ثقلین و عامل گمراهی قلمداد شده است: انی تارک فیکم ثقلین، ما ان تمسکتُم بهما لن تضلوا بعدی... و هو کتاب الله... و عترتی اهل بیتهی لن یفترقا... (۱۲۷) و ضرورت رجوع به عترت طاهرین (علیهم السلام) در فهم ظواهر قرآن با استقلال قرآن در تبیین معارف دین ناسازگار است. بنابراین، قرآن کریم به ضمیمه روایات اهل بیت (علیهم السلام) حجت الهی و تبیان کل شیء است.

پاسخ شبهه



اولاً، آنچه در حدیث شریف ثقلین همتای قرآن کریم قرار گرفته عترت (علیهم السلام) است (۱۲۸)، نه روایت، آن هم خبر واحد.

ثانیاً، عترت طاهرین گرچه به لحاظ مقامهای معنوی و در نشئه باطن، از نظر بزرگان دین مانند صاحب جواهر (۱۲۹) و کاشف الغطاء (۱۳۰)، از قرآن کمتر نیستند و سخن بلند حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام): ما لله عزوجل آیه هی اکبر منی (۱۳۱) نیز گواه این مدعاست، اما از نظر نشئه ظاهر و در مدار تعلیم و تفهیم معارف دین، قرآن کریم ثقل اکبر و آن بزرگواران ثقل اصغرند و در این نشئه جسم خود را نیز برای حفظ قرآن فدا می کنند (۱۳۲) و حدیث ثقلین (در اکثر نقلهای آن) خود شاهد این مدعاست: و انی تارک فیکم الثقلین احدهما اکبر من الآخر: کتاب الله تبارک و تعالی حبل ممدود من السماء الی الارض و عترتی اهل بیته... (۱۳۳)

ثالثاً، روایات از سه بعد ظنی (غیر قطعی) است:

الف: سند واصل صدور؛ زیرا خبر متواتر و یا خبر واحد محفوف به قراین قطع آور بسیار نادر است.

ب: جهت صدور؛ از آن رو که احتمال تقیه در روایات وجود دارد.

ج: دلالت؛ زیرا پشتوانه دلالت آن بر محتوا اصول عقلانی همانند اصالت اطلاق، اصالت عموم، اصالت عدم تقیید و اصالت عدم تخصیص و اصالت عدم قرینه و مانند آن است. اما قرآن کریم در بیشتر این ابعاد قطعی است؛ زیرا از نظر سند، اسنادش به خدای سبحان قطعی است و در کلام الله بودن آن هیچ شکی نیست. از نظر جهت صدور نیز آسیب پذیر نیست؛ زیرا خدای سبحان در بیان حقایق تقیه نمی کند و تقیه در قرآن اصلاً راه ندارد (۱۳۴). در نتیجه، قرآن هم در اصل صدور و هم از لحاظ جهت صدور قطعی است. اما از نظر دلالت گرچه آیات قرآن همانند روایات به نظر می رسد، لیکن چون از احتمال دس و تحریف از یک سو و احتمال سهو و نسیان و خطا در فهم و عصیان در ابلاغ و املا از سوی دیگر مصون است و از طرفی عهده دار تبیین خطوط کلی دین است، نه فروع جزئی آن. از این رو پس از ارجاع متشابهات به محکومات و حمل مطلقها بر مقیدها و عمومها بر خصوصها و بازگرداندن ظواهر به نصوص یا اظهارها و جمع بندی آیات و مطالب، امری یقینی یا به مثابه یقینی است. بنابراین، قرآن کریم پایگاه قطعی یا اطمینان بخش دین است و زمام دین باید به امری قطعی سپرده شود، نه ظنی.

رابعاً، روایات معصومین (علیهم السلام) هم در اصل حجیت و هم در تائید محتوا، وابسته به قرآن

کریم است:

اما در اصل حجیت، زیرا پشتوانه حجیت سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یعنی قول، فعل و تقریر آن حضرت قرآن است، که مسلمانان را در آیاتی مانند: (ءاطیعوا الله و اءطیعوا الرسول... ) (۱۳۵)، ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا (۱۳۶) و اءنزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیه (۱۳۷) به آن

حضرت ارجاع می دهد و پشتوانه حجیت سنت امامان (علیهم السلام) نیز گفتار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث شریف ثقلین است. بنابراین، حجیت و ارزش ره آورد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امامان (علیهم السلام) به برکت قرآن کریم است؛ مگر آن که نبوت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با معجزه دیگری جز قرآن ثابت شده باشد که در این حال حجیت سنت آن حضرت متوقف بر قرآن نیست. البته در عصر کنونی که معجزه ای جز قرآن وجود ندارد، نمی توان حجیت سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را بدون قرآن ثابت کرد؛ مگر آن که با تواتر بر صدور و معجزه دیگر غیر از قرآن حجیت آن ثابت شود. اما حجیت قرآن کریم ذاتی آن است و از مبداء دیگری تاءمین نشده است. در نتیجه حجیت قرآن و حجیت روایات در یک سطح و هم سنگ نیست.

شایان ذکر است که، منظور از ذاتی بودن حجیت قرآن، حجیت نسبت به سنت است، نه آن که ذاتی اولی باشد حال اگر حجیت ظواهر قرآن کریم نیز وابسته به روایات باشد و قرآن کریم حتی در سطح تفسیر و دلالت بر معانی ظواهر الفاظ خود متوقف بر روایات باشد، مستلزم دور (توقف شیء بر خود) خواهد بود که استحاله آن بدیهی است. البته فرض دوری نبودن اشاره نشد.

تذکر: ارجاع مسلمانان به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امامان (علیهم السلام) نیز به وسیله خود قرآن صورت گرفته است و از مصادیق (تبیاناً لکل شیء) (۱۳۸) است. پس نور قرآن است که راهنمایان بشر را به آنان می شناساند و چنین نیست که جامعه انسانی بدون هدایت قرآن بتواند یا مکلف باشد به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت (علیهم السلام) رجوع کند. گرچه کلید فهم بسیاری از حقایق قرآن نزد اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) است، اما خود قرآن جایگاه این کلید را روشن کرده است.

و اما در تاءیید محتوا بدان سبب که خود معصومین (علیهم السلام) در احادیث فراوانی فرموده اند: سخنان ما را بر میزان الهی، یعنی قرآن کریم عرضه و با آن ارزیابی کنید و در صورت عدم مخالفت با قرآن آن را بپذیرید. این احادیث به اخبار عرض علی الكتاب معروف و دو دسته است:

دسته یکم روایاتی است که راه حل تعارض احادیث متعارض را ارائه می کند و در باب تعادل و تراجیح علم اصول فقه به نصوص علاجیه موسوم است.

یکی از معیارهای حل تعارض روایات از منظر اخبار علاجیه، عرضه کردن دو حدیث متعارض، که جمع دلالی ندارد و تعارض آنها استقرار یافته، بر قرآن کریم است تا موافق قرآن یا غیر مخالف آن اخذ گردد و مخالف آن مردود شناخته شود... و کلاهما اختلفا فی حدیثکم... فان کان الخبران عنکما مشهورترین قد رواهما الثقات عنکم؟ قال: ينظر فیما وافق حکمه حکم الكتاب و السنه و خالف العامه فیؤخذ به و یترک ما خالف حکمه حکم الكتاب و السنه و وافق العامه (۱۳۹) اعروضهما علی کتاب الله عزوجل فما وافق

کتاب الله عزوجل فخذوه و ما خالف کتاب الله فردوه (۱۴۰) اذا ورد علیکم حدیثان مختلفان فاعرضوهما علی کتاب الله فما وافق کتاب الله فخذوه و ما خلف کتاب الله فردوه (۱۴۱)

دسته دوم روایات عامی است که اختصاصی به اخبار متعارض ندارد، بلکه صحت محتوای هر روایتی را در گرو موافقت یا عدم مخالفت با قرآن کریم می داند و دامنه لزوم عرض بر قرآن را بر همه احادیث می گستراند (۱۴۲) مانند روایات زیر:

۱- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: ان علی کل حقیقه و علی کل صواب نورا فما وافق کتاب الله فخذوه و ما خالف کتاب الله فدعوه (۱۴۳)؛ هر حقی اصلی دارد که آن اصل میزان سنجش و معیار ارزیابی این حق است و هر صوابی ( امر واقعی ) نورانیتی دارد که صواب مزبور به وسیله آن نور شناسایی می شود. پس آنچه با میزان الهی، یعنی قرآن کریم موافق بود بگیرید و آنچه مخالف آن بود وا گذارید. از تفریع ذیل روایت: فما وافق... بر می آید که روایات همان حق است و حقیقت آن، قرآن کریم است و صحت محتوای روایات در گرو موافقت با حقیقت آن ( قرآن کریم ) است و نوری که با آن راستی روایات سنجیده می شود، قرآن است.

۲- همچنین حضرت امام صادق (علیه السلام) در پاسخ استفسار درباره احادیثی که راویان برخی از آنها موثقند و روایان برخی غیر موثق، می فرماید: اذا ورد علیکم حدیث فوجدتم له شاهدا من کتاب الله اءو من قول رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و الا فالذی جاءکم به اءولی به (۱۴۴)؛ اگر حدیث با قرآن موافق بود یا با آن مخالف نبود بپذیرید و اگر با قرآن مخالف بود، تحمل بار آن بر عهده ناقل و راوی آن است.

۳- نیز حضرت امام صادق ( علیه السلام ) می فرماید: کل شی مردود الی الکتاب و السنه و کل حدیث لا یوافق کتاب الله فهو زخرف (۱۴۵). در این حدیث ابتدا کتاب و سنت قطعی مرجع ارزیابی هر سخن معرفی شده و پس از آن، تنها قرآن کریم مرجع سنجش شناخته شده است؛ زیرا سنت قطعی گرچه از لحاظ عرض بر محتوای قرآن بی نیاز است، لیکن اصل حجیت سنت قطعی به حجیت قرآن و اعجاز آن وابسته است؛ زیرا رسالت رسول اکرم و نبوت او به وسیله معجزه بودن قرآن ثابت می شود؛ مگر آن که اصل رسالت آن حضرت با اعجاز دیگری غیر از قرآن ثابت شده باشد؛ لیکن چنان معجزه ای جاودانه نخواهد بود و برای نسلهای کنونی و آینده سودمند نیست؛ مگر آن که از راه تواتر اصل چنان معجزه ای ثابت شده باشد که در این حال در سایه اعتماد بر تواتر اعجاز، نبوت آن حضرت جاودانه خواهد بود. سنت غیر قطعی نیز گذشته از اصل حجیت، باید از لحاظ محتوا با قرآن کریم ارزیابی شود و اگر مخالف با محتوای آن بود زخرف و باطل است.

تذکر: باید توجه داشت که لسان این گونه روایات از تخصیص یا تقیید امتناع دارد و هرگز نمی توان آن را تخصیص یا تقیید زد.

۴- محتوای جمله پایانی حدیث قبلی، در روایتی دیگر چنین نقل شده است: ما لم یوافق من الحدیث القرآن فهو زخرف (۱۴۶) حدیثی که موافق قرآن نباشد باطل است.

۵- امام صادق (علیه السلام) می فرماید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در خطابه خود در سرزمین منا فرمودند: ایها الناس ما جاءکم عنی یوافق کتاب الله فاءنا قلته و ما جائکم یمخالف کتاب الله فلم اءقله (۱۴۷). بنابراین حتی در غیر صورت تعارض نیز که روایت به حسب ظاهر دارای ارکان حجیت است، باید از لحاظ محتوا با قرآن کریم ارزیابی شود. این احادیث به خوبی نشان می دهد که حدیث همتا و در عرض قرآن نیست، بلکه در طول آن است؛ زیرا اگر حدیث در عرض قرآن بود، در صورت تعارض ظاهر حدیث با قرآن سخن از تساقط متعارضین و رجوع به اصل حاکم در مسئله یا تخییر در اخذ به یکی از دو متعارض بود، نه سخن از زخرف و باطل بودن روایت مخالف و معارض قرآن.

تذکر: مخالفتی که مایه سقوط روایت از حجیت است مخالفت تبیینی است، نه مخالفتی که میان مطلق و مقید یا عام و خاص است؛ زیرا چنین مخالفتی در عرف قانونگزاری و نیز در عرف عقلا مخالفتی بدئی تلقی می شود، نه مخالفت و تعارض مستقر تا نوبت به زخرف و باطل بودن روایت مخالف قرآن رسید؛ چنانکه مخالفت و تعارض دو حدیث نیز، همان مخالفت تبیینی است که جمع دلالی ندارد. از این رو نوبت به نصوص علاجیه می رسد. نصوص علاجیه برای رفع تعارض مستقر است؛ چنانکه در آن نصوص آمده است: واحد یاءمرنا... و الاخر ینهانا عنه (۱۴۸). نشانه این که مخالفت در عموم و خصوص و اطلاق و قید تعارض محسوب نمی شود، یکی آن است که دارای جمع دلالی و عرفی است و دیگر این که این گونه اختلافها در بین آیات قرآن با یکدیگر نیز وجود دارد؛ با این که این کتاب الهی داعیه مبرا بودن از اختلاف دارد: افلا یتدبرون القرآن و لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلاف کثیرا (۱۴۹). مقید نسبت به مطلق و منحصص نسبت به عام شارح است، نه معارض.

#### ۴-۱-۱ سر تاکید بر ارزیابی حدیث با قرآن

سر تاکید روایات یاد شده بر لزوم سنجش و ارزیابی روایات با قرآن کریم و طرد احادیث مخالف قرآن این است که سخنان معصومین (علیهم السلام) بر خلاف قرآن کریم قابل تحریف و جعل همانند است و از این رو دست جعل، وضع، دس و تحریف از عصر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به کار جعل حدیث پرداخت تا آن جا که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در خطابه خود فرمودند: دروغبندها دروغهای فراوانی بر من بسته اند.

حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) در پاسخ سلیم بن قیس هلالی که از اختلاف روایات در تفسیر و غیر آن پرسید، فرمودند: قد ساءلت فافهم الجواب: ان فی ایدی الناس حقا و باطلا و صدقا و کذبا و ناسخا و

منسوخا و عاما و خاصا و محكما و متشابها و حفظا و وهما و قد كذب علي رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم علي عهده حتى قام خطيبا فقال: اءيها الناس قد كثرت علي الكذابه فمن كذب علي فليتبوا مقعده من النار. ثم كذب عليه من بعده... (۱۵۰)؛ روایاتی که در دست مردم و راویان است، آمیخته ای است از حق و باطل، راست و دروغ، ناسخ و منسوخ، عام و خاص، محکم و متشابه و احادیثی که برخی با رعایت امانت نقل شده و همان گونه که بوده محفوظ مانده و برخی بر اثر دخالت وهم راوی دگرگون شده است و در عهد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چندان بر آن حضرت دروغ بستند که در خطابه ای فرمودند: مفتريان دروغهای فراوانی بر من بسته اند. پس هر کس بر من دروغ بندد جایگاهش آتش دوزخ است. پس از عهد آن حضرت نیز بر او دروغ بستند... (۱۵۱)

نگاهی کوتاه به تاریخ حدیث، خود گواه است که جاعلان و واضعان بر سر احادیث چه آورده اند؛ کتابت و نقل حدیث تا ۱۳۰ سال پس از هجرت ممنوع بود و تنها برخی از صحابه خاص اهل بیت (علیهم السلام) به ضبط و نگهداری حدیث می پرداختند. در این دوران تاریک بسیاری از احادیثی که تنها در حافظه راویان جای داشت، با مرگ آنان از میان رفت. جاعلان حدیث نه تنها به جعل حدیث پرداختند، بلکه دامنه جعل، به راوی و اصول حدیثی نیز کشید و از کسانی به عنوان راوی نقل می شد که هرگز وجود عینی نداشتند و کتابهایی به عنوان اصل مشتمل بر احادیث جعلی و صحیح پدیدار شد که مخلوق نسخه نویسان و بازار وراقان بود.

یکی از جاعلان حدیث عبدالکریم بن اءبی العوجاء است که به جعل چهل هزار حدیث اعتراف کرده است. (۱۵۲) این وضع تا زمان صادقین (علیهم السلام) ادامه یافت و در عصر آن دو امام هم همام تحولی پدید آمد. در این میان عالمان شیعی برای حراست از حریم حدیث تلاشهای فراوانی کردند و از هیچ اقدام احتیاطی دریغ نکردند. از جمله این که، برخی از بزرگان محدثان را به خاطر نقل احادیث ضعیف از قم تبعید کردند تا وضع نقل حدیث سامان یابد.

حاصل این که، قرآن هم ارزش سندی روایات را تاءمین می کند (گرچه محتمل است حجیت سند با معجزه دیگر غیر از قرآن ثابت شود) و هم ارزش دلالتی آن را. در این قسمت اخیر فرقی بین حجیت سند به وسیله قرآن یا معجزه دیگر نیست؛ زیرا سنت غیر قطعی در هر حال از جهت اعتبار دلالتی باید بر قرآن عرضه شود. قرآن سند رسالت است بی واسطه و سند امامت است با واسطه و خود، هم در سند از غیر بی نیاز است و هم در دلالت، و حجیت آن از هر دو جهت ذاتی است (البته نه ذاتی اولی مانند برهان قطعی، بلکه نسبت به سنت ذاتی است). بنابراین، روایات باید در دامان قرآن به نصاب حجیت برسد و در تاءیید محتوا با قرآن ارزیابی شود. این حقیقت، هم پیام قرآن است که خود را اصل و سنت معصومین را فرع می شمارد (در ارجاع مسلمانان به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم) و هم پیام معصومین (علیهم السلام) که قرآن را اصل و حدیث خود را فرع معرفی می کنند (در حدیث ثقلین و احادیث عرض بر کتاب).

تذکر: سنت، چنانکه در فصل چهارم تبیین خواهد شد، به دو قسم منقسم می شود: یکی سنت قطعی و دیگری سنت غیر قطعی و آنچه باید بر قرآن عرضه شود سنت غیر قطعی است و هرگز سنت قطعی نیازی به عرض بر قرآن ندارد؛ زیرا صدور آن از مقام عصمت قطعی است و چنین صادری یقیناً به خداوند منسوب است.

#### ۴-۲. شبهه دوم: انحصار فهم قرآن به اهل عصمت

گروهی از اخباریان با استناد به برخی روایات غیر معتبر، معتقد بودند که آیات قرآنی و احادیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم رمز گونه و معماست و جز مخاطبان اصلی آن (حضرات معصومین علیهم السلام) آن را نمی فهمند و از قبیل محاورات عرفی نیست تا مقصود گوینده از آن، تفهیم عموم مردم باشد. بنابراین، استنباط احکام نظری از ظواهر آیات قرآن و روایات نبوی صلی الله علیه و آله و سلم بدون روایات امامان (علیهم السلام) جایز نیست. محدث استرآبادی که از پایه گذاران شیوه اخباری گری است می گوید:... و ان القرآن فی الاءکثر ورد علی وجه التعمیه بالنسبه الی اذهان الرعیه و کذلک کثیر من السنن النبویه و انه لا سبیل لنا فیما لا نعلمه من الاءحکام النظریه الشرعیه، اءصلیه کانت اءو فرعیه الا السماع من الصادقین (علیهما السلام) و انه لا یجوز استنباط الاحکام النظریه من ظواهر کتاب الله و لا ظواهر السنن النبویه ما لم یعلم اءحوالهما من جهه اءهل الذکر (علیهم السلام) بل ینجب التوقف و الاحتیاط فیهما... (۱۵۳)

آنان فهم قرآن را منحصر به معصومین (علیهم السلام) و باب ادراک آن را بر روی دیگران مسدود می دانستند. برخی از دلایل آنان عبارت است از:

الف: اخباری که تفسیر به رأی را نکوهش می کند.

ب: روایت لیس شیء اءبعء من عقول الرجال من تفسیر القرآن (۱۵۴) که تفسیر قرآن را مقدر عقل بشر عادی نمی داند؛ پس باید در تفسیر آن فقط از معصوم استفاده کرد.

ج: سخن امام صادق (علیه السلام) به ابوحنیفه که مدعی افتاء و معرفت حقیقی قرآن بود: یا اءبا حنیفه! لقد ادعیت علما، ویلک ما جعل الله ذلک الا عند اءهل الکتاب الذین اءنزل علیهم ویلک و لا هو الا عند الخاص من ذریه نبینا محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ما ورثک الله من کتابه حرفا (۱۵۵)

د: سخن امام باقر (علیه السلام) به قتاده فقیه اهل بصره:... بلغنی اءنک تفسیر القرآن؟ قال له قتاده: نعم. یا قتاده ان کنت انما فسرت القرآن من تلقاء نفسک فقد هلکت و اءهلکت و ان کنت قد فسرت من الرجال فقد هلکت و اءهلکت. و یحک یا قتاده! انما یعرف القرآن من خوطب به. (۱۵۶)

در برخی از جوامع روایی ادعا شده است که این گونه روایات متواتر، و دلالت آن قطعی است. (۱۵۷)

## پاسخ شبهه

شبهات اخباریان حجیت ظواهر قرآن کریم به وسیله عالمانی بزرگ همچون مرحوم وحید بهبهانی، میرزای قمی و شیخ انصاری به تفصیل پاسخ داده شده است. مرحوم محقق قمی می گوید:

این روایات ( که اخباریان انحصار فهم قرآن به معصومین (علیهم السلام) را از آن فهمیده اند ) ظاهر یا صریح است که مراد علم به همه (ظاهر و باطن و تنزیل و تاءویل) قرآن است و این امری مسلم و مورد قبول است... و اگر چنین مدعایی در اخبار صریح و صحیح نیز آمده باشد، یا باید آن را توجیه کرد و یا علم آن را به اهلش وا گذاشت، لیکن چنین اخباری نیست. (۱۵۸)

در پاسخ شبهه اول به اثبات رسید که پشتوانه حجیت روایات معصومین (علیهم السلام)، قرآن کریم است. پس متوقف بودن حجیت ظواهر الفاظ قرآن کریم بر روایات مسلمزم دور است و استحاله دور بدیهی است؛ چنانکه اگر اساس قرآن تعمیمه و رمز بین خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باشد و دسترسی به مطالب آن مقدور دیگران نباشد، نمی تواند میزان عرضه و معیار ارزیابی احادیث قرار گیرد؛ زیرا معما هیچ گونه پیام و داوری ندارد تا ترازوی سنجش احادیث قرار گیرد. پس آنچه در این خصوص از اخباری رسیده است یا محذور دور را به همراه دارد یا محذور لزوم عرضه بر معما را و هر دو محال است. از تحلیل عقلی مزبور نسبت به روایات چنین بر می آید که معصومین (علیهم السلام) هرگز اصل قرآن را به خود منحصر نساختند و در فهم آن را بر روی مردم نبستند و در اخبار معصومین نیامده است که مردم از قرآن بهره ای جز تلاوت ندارند. حتی اگر این مطلب در برخی روایات آمده باشد، چون با خطوط کلی قرآن و نیز با خود سنت قطعی معصومین در تضاد است، باید فهمش را به اهلش واگذاریم.

اوصافی مانند کتاب مبین، نور و تبیان کل شیء، که درباره قرآن آمده نه اختصاصی به معصوم (علیه السلام) دارد تا قرآن کریم برای دیگران دارای چنین اوصافی نباشد و نه ناظر به مقام ثبوت است تا قرآن در مقام اثبات دارای چنین صفاتی نباشد؛ زیرا اوصاف مزبور، درباره کتاب هدایت است و کتاب هدایت در مقام رهبری دارای چنین اوصافی است و مقام رهبری نیز اولا عام است و اختصاصی به معصوم ندارد و ثانيا ناظر به مقام اثبات است، نه ثبوت.

ظاهر آیه: قد جاءکم من الله نور و کتاب مبین (۱۵۹)، نیز خطاب به همه انسانهاست، بدون اختصاص به معصوم و هم در مقام هدایت است، نه در مقام ثبوت و همچنین آیه ۱۷۴ سوره نساء و آیه ۸ سوره تغابن و ۱۵۷ اعراف در مقام ارشاد و ناظر به مقام اثبات است. البته کتاب مکنون که غیر از مطهرون به آن دسترسی ندارند مرحله کمال و نهایی آن، چنانکه قبلا گذشت، اختصاص به اهل بیت طهارت دارد؛ چنانکه لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین (۱۶۰) نیز از برخی جهات چنین است.

ممکن است انحصار فهم قرآن به معصوم (علیه السلام) از برخی روایات استظهار شود؛ نظیر آنچه از امام باقر (علیه السلام) رسیده است: انما یعرف القرآن من خوطب به (۱۶۱)؛ لیکن چنین برداشتی مخالف با

ظاهر خود قرآن کریم است که همگان را به اموری مانند تدبر، تحدی و تعقل دعوت کرده است و حدیثی که مخالف قرآن باشد، معتبر نیست. پس مراد از این گونه احادیث چنانکه گذشت، احاطه تام بر همه ابعاد قرآن اعم از ظاهر و باطن، مطلق و مقید، عام و خاص و ناسخ و منسوخ و نظایر آن است؛ چنانکه خطابه‌های قرآن کریم نیز یکسان نیست، بلکه پیام و مضمون برخی از خطابه‌ها را تنها مخاطبان اصیل آن می‌توانند اکتناه کنند. خداوند گاهی به عنوان (یا ایها الناس)، زمانی به عنوان (یا اهل الکتاب)، گاهی به عنوان (یا ایها الذین امنوا) و زمانی به عنوان (یا اولی الابصار) و (یا اولی الالباب) و گاهی به عنوان (یا ایها الرسل) و بالاخره زمانی به عنوان (یا ایها الرسول) که مختص به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است آیه نازل می‌کند و عناوین یاد شده یکسان نیست و استنباطها نیز مساوی هم نخواهد بود؛ یعنی استنباط جامع، کامل و اکتناهی معارف و احکام قرآن در انحصار اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) است که حق تماس با کتاب مکنون را دارند.

بنابراین، مدعای ما این است که فهم قرآن کریم در حد تفسیر (و نه تاءویل) و فهم ظواهر الفاظ آن میسور همگان است و نه تنها معصومین آن را به خود منحصر نساختند، بلکه مردم را به آن تشویق و ترغیب کردند. برخی از شواهدی که این مدعا را اثبات یا تاءیید می‌کند بدین شرح است:

۱- دلایلی که در فصل اول در اثبات عمومی بودن زبان قرآن مطرح شد؛ مانند: نور و تبیان بودن قرآن، دعوت و ترغیب همگان به تدبر در قرآن، و فرا خواندن جهانیان به آوردن کتابی همانند آن (تحدی) ۲- حدیث شریف ثقلین که به صراحت انسانها را به تمسک به قرآن، همانند اعتصام به عترت فرا می‌خواند: ما ان تمسکتُم بهما لن تضلوا. (۱۶۲)

۳- روایات عرض اخبار متعارضه بلکه مطلق اخبار، هر چند متعارض نباشد بر قرآن.

۴- روایاتی که نافذ بودن شروط گوناگون در داد و ستدها را در گرو عدم مخالفت با آن می‌داند؛ مانند این که امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: من اشترط شرطا مخالفا لکتاب الله فلا یجوز له ولا یجوز علی الذی اشترط علیه و المسلمون عند شروطهم مما وافق کتاب الله عزوجل (۱۶۳)؛ همچنین آن حضرت می‌فرماید: کل شیء خالف کتاب الله باطل (۱۶۴)

از این گونه روایات بر می‌آید که قرآن به صورت یک اصل و مرجع مستقل باید در جامعه انسانی حاکم باشد و فهم آن نیز برای همه صاحب نظران روشمدار میسور است.

اگر قرآن جز از طریق روایات قابل فهم نبود، رجوع به قرآن برای ارزیابی صحت روایات و یا شروط معاملات لغو بود. اگر قرآن تنها برای تلاوت بود هرگز خود معصومین (علیهم السلام) این گونه جامعه بشری را به آن ارجاع نمی‌دادند.

شایان ذکر است که، رجوع به قرآن برای تشخیص موافقت یا مخالفت شروط داد و ستدها برای فقیه بی واسطه است و برای مقلدان وی با واسطه، و وساطت تشخیص فقیه در مخالفت یا موافقت شرط با قرآن،



منافاتی با حجیت ظواهر قرآن برای همگان ندارد؛ زیرا مراد از حجیت عمومی آن است که آشنایان به قواعد ادبیات عرب و نیز به علوم پایه دیگر که در فهم قرآن کریم دخیل است، حق دارند در مفاهیم قرآنی تدبر و به نتیجه استنباط خویش احتجاج کنند.

۵ امامان معصوم (علیهم السلام) شاگردان و مخاطبان خود را در زمینه های گوناگون به قرآن کریم ارجاع می دادند؛ مانند: عقاید و معارف، مسایل حقوقی و اجتماعی، احکام فقهی و ادب تلاوت قرآن کریم که به نمونه ای از هر مورد اشاره می شود:

الف: عقاید و معارف؛ مانند این که امام سجاد (علیه السلام) در پاسخ پرسشی درباره توحید فرمودند: چون در آخر الزمان انسانهایی متعمق و ژرف نگر خواهند آمد، خداوند سبحان سوره اخلاص و آیات آغازین سوره حدید را درباره توحید نازل کرد: ان الله عزوجل علم انه یكون فی آخر الزمان اقوام متعمقون فانزل الله تعالی: (قل هو الله احد) و الآیات من سورة الحديد الی قوله (علیم بذات الصدور) (۱۶۵) فمن رام وراء ذلك فقد هلك (۱۶۶). عالیتترین سیر فکری بشر در توحید در این دو بخش از قرآن کریم تاءمین شده است؛ به گونه ای که روی گردانی از آن مایه هلاکت و تجاوز از آن نیز عامل حیرت و سرگستگی است؛ زیرا فوق آنچه در این آیات الهی آمده، متصور نیست. فوق صمدیت و فوق نامتناهی مطلق بودن فرضی محال و گمراه کننده است.

اگر بهره انسانها از قرآن کریم تلاوت صرف بود؛ ژرف نگری و استخراج معارف بلند توحیدی از آن جایی نداشت. در حالی که طبق حدیث مزبور متعمقان معرفتی مجاز بلکه موظفند در آن غوص کرده، بهره ور گردند. از این رو حکمای الهی معارف توحیدی فراوانی را از سوره مبارکه اخلاص استفاده کرده اند. حضرت امام رضا (علیه السلام) می فرماید: کسی که سوره (قل هو الله احد) را تلاوت کند و به آن ایمان آورد توحید را شناخته است: کل من قرء (قل هو الله احد) و آمن بها فقد عرف التوحید... (۱۶۷)

ب: مسایل حقوقی؛ مانند استشهاد حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا (سلام الله علیها) به آیات فراوانی از قرآن کریم، در خطابه ای که در استرداد فدک ایراد فرمودند. آن حضرت پس از حمد و شکر و ثنای ذات اقدس خداوند و شهادت بر توحید حق و تبیین بسیاری از معارف دین می فرماید: کتاب خدا در میان شماست؛ امور آن ظاهر، احکامش درخشان نشانه هایش نورانی و هویدا، نواهیش آشکار و اوامرش گویاست، لیکن شما آن را به پشت سر افکندید. آیا از کتاب خدا روی بر تافته، از آن اعراض می کنید؟ آیا داوری جز قرآن می گیرید و به غیر آن حکم می کنید؟

ستمکاران بد جایگزینی برای قرآن برگزیدند و هر کس آیینی جز اسلام برگزیند از او پذیرفته نخواهد شد و در آخرت در زمره زیانکاران است:... کتاب الله بین اظهرکم، اموره ظاهره و احکامه زاهره و اعلامه باهره

و زواجره لائحته و اوامرہ واضحه. قد خلفتموه وراء ظهورکم. ارغبه عنه تريدون؟ ام بغيره تحکمون (بئس للظالمين بدلا) (۱۶۸) (و من يتبع غير الاسلام دينا فلن يقبل منه و هو في الآخرة من الخاسرين) (۱۶۹)

آنگاه درباره غصب فدک فرمودند: و شما گمان می برید که ارثی برای ما نیست؟ آیا حکم جاهلی می جویند؟ و برای مردم صاحب یقین چه حکمی از حکم خدا بهتر است؟ آیا آگاه نیستید؟ چرا، آگاهید و همچون آفتاب درخشان برایتان روشن است که من دختر اویم... ای پسر ابی قحافه! آیا در کتاب خدا آمده که تو از پدرت ارث ببری و من وارث پدر خود نباشم؟ چه سخن ناروایی! آیا از سر عناد و لجاج کتاب خدا را ترک گفته به پشت سر افکنده اید، آن جا که می گوید: سلیمان از پدرش داود ارث برد...؟ آیا خداوند آیه ای در خصوص شما فرو فرستاده که پدرم را از آن خارج کرده یا بر این باورید که اهل دو آیین از یکدیگر ارث نمی برند؟ آیا من و پدرم بر یک آیین نیستیم؟ با این که مدعی هستید که شما از پدرم و پسر عمومیم به قرآن و خاص و عام آن آشنا ترید:

... و انتم الان تزعمون الا ارث لنا (افحکم الجاهلیة بیغون و من احسن من الله حکما لقوم یوقنون) (۱۷۰) افلا تعلمون؟ بلی تجلی لکم کالشمس الضاحیه انی ابنته ایها المسلمون... یا بن ابی قحافه! فی کتاب الله ان ترث اباک و لا ارث ابی؟ (لقد جئت شیئا فریا) (۱۷۱) افعلی عمد ترکتم کتاب الله و نبذتموه وراء ظهورکم اذ یقول (و ورث سلیمان داود) (۱۷۲) ... افخصکم الله بآیه اخرج منها ابی صلی الله علیه و آله و سلم ام هل تقولون اهل ملتین لا یتوارثان او لست انا و ابی من اهل مله واحده؟ ام انتم اعلم بخصوص القرآن و عمومہ من ابی و ابن عمی... (۱۷۳)

این گونه استدلال به قرآن کریم نشانه آن است که هرگز در صدر اسلام به مسلمانان القا نشده بود که آنان را از قرآن کریم تنها بهره تلاوت دارند و فهم آن در انحصار معصومین (علیهم السلام) است؛ زیرا استنباط معصوم و افتا بر اساس آنچه استظهار کرده، غیر از احتجاج است. در مقام احتجاج باید طرفین مخاطمه بتوانند از قوت سند احتجاج برخوردار باشند. پس افراد عادی و غیر معصوم که طرف احتجاج بوده اند، ظاهر قرآن را می فهمیدند و فهم آنان نیز حجت بود.

ج: مسائل فقهی؛ مانند پاسخ امام باقر (علیه السلام) به سؤال زراره در مورد کفایت مسح مقداری از سر و پا: اءلا تخبرنی من اءین علمت و قلت اءن المسح ببعض الرءاس و بعض الرجلین... ثم قال: یا زراره... ان المسح ببعض الرءاس لمکان الباء... (۱۷۴) که نحوه استفاده فقهی را از ظاهر قرآن به او تعلیم فرمودند و یا سخن آن حضرت در مقام نهی دوانقی از قبول گزارش نام: ... فان النمام شاهد زور... و قد قال الله تبارک و تعالی: (ان جاءکم فاسق ببناء فبئینوا) (۱۷۵) و استدلال آن حضرت بر مسئول بودن سامعه آدمی: اءما سمعت الله یقول: (ان السمع و البصر و الفؤاد کل اءولئک کان عنه مسئولا) (۱۷۶) و همچنین پاسخ آن

حضرت به پرسش عبدالاعلی درباره کیفیت وضوی جبیره: يعرف هذا و اءشباهه من كتاب الله عزوجل. قال الله تعالى: ( ما جعل عليكم في الدين من حرج ) ( ۱۷۷ ) امسح عليه ( ۱۷۸ ) که آن حضرت با استناد به نفی حرج در قرآن و حرجی بودن گشودن زخمبند فرمودند: بر جبیره مسح کن.

نیز سخن حضرت امام باقر (علیه السلام) به زراره و محمد بن مسلم درباره نماز مسافر:... ان الله عزوجل يقول: ( و اذا ضربتم في الارض فليس عليكم جناح ان تقصروا من الصلاة ) ( ۱۷۹ ) فصار التقصير في السفر واجبا كوجوب التمام في الحضر. قالوا: قلنا له: انما قال الله عزوجل: ( فليس عليكم جناح ) و لم يقل افعلوا فكيف اءوجب ذلك ؟ فقال اوليس قد قال الله عزوجل في الصفا و المروة: ( فمن حج البيت او اعتمر فلا جناح عليه ان يطوف بهما )... ( ۱۸۰ ) ( ۱۸۱ ). تقریب دلالت آیه بر وجوب طواف نیازمند برخی مبادی مطوی است که شاید با تامل حل شود.

استدلال به قرآن و توجیه مردم با آیات آن، دعوت به فهم قرآن است؛ زیرا اگر فهم قرآن کریم از مردم سلب شده بود هرگز معصومین (علیهم السلام) شاگردان و مخاطبان خود را به قرآن ارجاع نمی دادند، بلکه به آنها می گفتند: ما امام و حجت حق بر شما هستیم و آنچه به قرآن کریم اسناد می دهیم ( حتی در حد ظواهر و تفسیر ) شما باید آن را بپذیرید و حق سؤال نیز ندارید.

تعبیر آن هذا و شبهه يعرف من كتاب الله نشانه آن است که مسلمانان باید آنچه در قرآن کریم آمده فرا گیرند و در اموری که قرآن کریم مردم را به پیامبر و جانشینان آن حضرت ارجاع داده است، به آنان رجوع کنند.

د: ادب تلاوت و تدبر؛ مانند این که امام صادق (علیه السلام) می فرماید: هنگام تلاوت آیات مربوط به بهشت از خدای سبحان بهشت را مسئلت کن و در حال تلاوت آیات و عید عذاب، از آن عذاب به خداوند پناه ببر: اذا مررت بأية فيها ذكر الجنة فاسئلي الله الجنة و اذا مررت بأية فيها ذكر النار فتعوذ بالله من النار. حضرت امام سجاد (علیه السلام) نیز می فرماید: آیات قرآن خزانه های دانش است؛ پس هرگاه خزانه ای از آن گشوده شد سزاوار است که در آن نظر کنی: آیات القرآن خزائن العلم فكلما فتحت خزانه فينبغي لك ان تنظر فيها. ( ۱۸۲ )

حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) نیز در وصف پرهیزکاران می فرماید: آنان در (نماز) شب برپا ایستاده، قرآن را شمرده و با تدبر تلاوت می کنند. با آن، جان خویش را محزون می سازند و داروی خود را از آن می گیرند. هرگاه به آیه ای برسند که در آن تشویق باشد با علاقه فراوان به آن روی می آورند و جانیشان با شوق بسیار در آن خیره می شود و آن را همواره نصب العین خود می سازند و هرگاه به آیه ای رسند که در آن بیم باشد به آن گوش دل می سپارند: اما الليل، فصافون اقدامهم تالین لاجزاء لقرآن، یرتلونها ترتیلا، یحزنون به انفسهم و یستثیرون به دواء دائمهم. فاذا مروا بأية فيها تشویق رکنوا اليها طمعا و تطلعت

نفوسهم اليها شوقا و ظنوا انها نصب اعينهم و اذا مروا بأية فيها تخويف اصغوا اليها مسامع قلوبهم و... (۱۸۳) چنین دستوراتی نشانه گشوده بودن باب فهم قرآن کریم است.

بنابراین، اسلام بر خلاف آنچه در مسیحیت رایج است که فهم انجیل (نه خود انجیل) را در انحصار کلیسا قرار داده، عموم پیروان خود را به فهم قرآن و بهره مندی از آن دعوت و ترغیب کرده است. شایان ذکر است که، معنای عمومی بودن فهم قرآن نظیر عمومی بودن فهم اسرار طبیعت و کتاب تکوین است که شرایط ویژه خود را دارد؛ گروهی افراط گرا در قبال گروه تفریط گرای اخباری، فهم قرآن را برای آشنایان به لغت عرب میسور دانسته، آنان را از فراگیری علم تفسیر بی نیاز پنداشتند. در حالی که قرآن از عمیقترین کتابهای علمی است و صرف آگاهی به عربی برای فهم آن کافی نیست. بنابراین، هم تفریط اخباریها و هم افراط این گروه هر دو باطل است.

#### ۳-۴. شبهه سوم: عارضه تحریف لفظی

پس از اثبات این که قرآن حجت خداست و حجیت آن ذاتی است و این کتاب الهی اولین منبع و سند دین است شبهه سقوط قرآن از حجیت بر اثر عارضه تحریف مطرح می شود. اخباریان برای اثبات عدم حجیت ظواهر قرآن به ادله ای تمسک کرده اند که یکی از آنها تحریف است.

پاسخ شبهه

مراد از تحریف در این بحث تحریف معنوی، که در قرآن کریم با تعبیر ( یحرفون الکلم عن مواضعه ) (۱۸۴) و در حدیث با تعبیر اقاموا حروفه و حرفوا حدوده (۱۸۵) از آن یاد شده، نیست؛ بلکه منظور تحریف لفظی و تصرف در الفاظ قرآن کریم است.

تحریف معنوی به حجیت ظواهر قرآن آسیبی نمی رساند؛ زیرا اصل قرآن با همه خصوصیات خود محفوظ است و می توان استنباط روشمند از آن داشت؛ اما تحریف لفظی مایه سقوط آن از حجیت است. تحریف لفظی بر دو قسم است: یکی تحریف به زیاده و دیگری تحریف به نقیصه. تحریف به زیاده به معنای افزودن چیزی بر قرآن در میان مسلمانان هیچ قائلی ندارد و اما تحریف به نقیصه، یعنی کاستن از آیات قرآن، تنها برخی از اخباریان بدان معتقد بودند و چون شبهه تحریف قرآن را در کتاب قرآن به قرآن پاسخ داده ایم، در این پیشگفتار به آن نمی پردازیم.

#### ۴-۴. شبهه چهارم: نهی معصومین (ع)

برخی از اخباریان پنداشته اند اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) دیگران را از تفسیر قرآن به قرآن منع کرده اند و مراد اهل بیت در روایاتی که از ضرب القرآن بالقرآن نکوهش کرده، همان تفسیر قرآن به

قرآن است. شیخ انصاری (رحمۃ الله) (۱۸۶) و سایر اصولیان در مبحث حجیت ظواهر قرآن از این شبهه بدین گونه پاسخ داده اند: مراد از: ضرب قرآن به قرآن، برهم زدن و به هم ریختن قرآن است؛ یعنی رجوع به عام و مطلق، قبل از فحص درباره مقید و مخصص آنها و رجوع به متشابه بدون ارجاع آن به محکم و عدم رعایت ناسخ در استفاده از آیات منسوخ. قرآن کریم یک واحد منسجم و هماهنگ است. بنابراین، تمسک به یک آیه بدون رجوع به سایر آیات شارح و مفسر، مستلزم خارج ساختن آیه مزبور از جایگاه خاص است و بر این اساس، تفسیر قرآن به قرآن مایه حفظ انسجام و هماهنگی قرآن است و تفسیر بدون استمداد از سایر آیات قرآنی از قبیل (جعلوا القرآن عذین) (۱۸۷)، یعنی پاره پاره و عضة عضة کردن پیکر واحد و منسجم قرآن خواهد بود.

## ۵. جمع بندی روایات در باب فهم قرآن

حاصل مباحث پیشین این شد که فهم مجموع قرآن اعم از ظاهر و باطن و تاءویل و تنزیل در انحصار خاندان رسالت (علیهم السلام) است؛ اما در خصوص ظواهر الفاظ قرآن کریم چنین تحدیدی نیست و همگان به فهم روشمند آن دعوت شده اند و روایات گوناگون در باب فهم قرآن این گونه که یاد شد جمع می شود. برخی از شواهد این جمع عبارت است از:

شاهد یکم: امیرالمومنین (علیه السلام) از یک سو می فرماید: قرآن را به سخن در آورید و او هرگز سخن نمی گوید، ولی من از جانب او شما را آگاه می کنم: ذلک القرآن فاستنطقوه و لن ینطق و لکن اءخبرکم عنه الا ان فیه علم ما یاتی و الحدیث عن الماضی و دواء دائکم و نظم ما بینکم (۱۸۸) اما از سوی دیگر در موارد متعدد انسانها را به قرآن کریم ارجاع می دهد؛ مانند:

الف:... و الله سبحانه یقول: ( ما فرطنا فی الكتاب من شیء ) ( ۱۸۹ ) و فیه تبیان لكل شیء و ذکر ان الكتاب یصدق بعضه بعضا و انه لا اختلاف فیه فقال سبحانه: ( ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا ) ( ۱۹۰ )

ب: آن حضرت در پاسخ مردی که وصف خدای سبحان را مسئلت کرد، فرمودند: در قرآن بنگر هر صفتی که برای خداوند بیان کرده به آن اقتدا کن و از نور هدایت آن بهره بگیر: فانظر ایها السائل: فما دلک القرآن علیه من صفته فائتم به واستضیء بنور هدایتہ... ( ۱۹۱ )

ج: همچنین مردم را به فراگیری مفاهیم قرآن و تفقه در معارف و احکام آن و عمل به رهنمودهای تهذیبی آن توصیه می کند: و تعلموا القرآن فانه احسن الحدیث و تفقهوا فیه فانه ربیع القلوب و استشفوا بنوره فانه شفاء الصدور... ( ۱۹۲ )

د: درباره حکمین نیز می فرماید: اینان برای حکمیت برگزیده شدند تا آنچه را قرآن زنده کرده زنده سازند و آنچه را قرآن محکوم به مرگ کرده نابود کنند: فانما حکم الحکمان لیحیا ما احیا القرآن و یمیتا ما اemat القرآن... (۱۹۳)

اگر فهم قرآن منحصر به معصومین بود انتخاب حکمین برای احیای آنچه قرآن آن را زنده داشته و نابود ساختن آنچه قرآن آن را میرانده، بی مورد بود.

ه: ... و کتاب الله بین اظهرکم ناطق لا یعیا لسانه و بیت لا تهدم ارکانه و عز لا تهزم اءعوانه... (۱۹۴)؛ کتاب خداوند در میان شما سخنگویی است که هیچ گاه زبانش کند و خسته نمی شود. از این تعبیر بر می آید: آن جا که قرآن سخن نمی گوید مراد سکوت قرآن از اسرار و باطن است، نه مفاهیم ظاهری که قرآن همواره به آن ناطق است و در زبانش هیچ گرفتگی و کندی نیست.

و: علیکم بکتاب الله فانه الحبل المتین و النور المبین و الشفاء النافع و الری الناقع... (۱۹۵). صفات و آثاری که در این گونه روایات برای قرآن آمده همانند حبل متین ، نور مبین و آب زلال سودمند ، مربوط به فهم قرآن و علم به آن است، نه تلاوت صرف ؛ زیرا تلاوت صرف چنین آثاری ندارد.

ز: و اعلموا انه لیس علی احد بعد القرآن من فاقه و لا لاحد قبل القرآن من غنی ؛ فاستشفوه من اءدوائکم و استعینوا به علی لاوائکم فان فیه شفاء من اکبر الداء و هو الکفر و النفاق و الغی و الضلال فاسالوا الله به و توجهوا الیه بحبه و لا تساءلوا به خلقه... و استدلوه علی ربکم و استنصحوه علی انفسکم و اتهموا علیه آراءکم و استغشوا فیه اهواءکم (۱۹۶)؛ هیچ کس پس از بهره مندی از قرآن فقیر نیست و هیچ کس پیش از فراگیری آن بی نیاز نیست. بنابراین، از قرآن برای بیماریهای خود شفا طلبید و برای پیروزی بر شداید از آن استعانت جوید؛ زیرا در قرآن شفای بزرگترین بیماریها، یعنی کفر و نفاق و گمراهی و ضلالت است. پس، به وسیله قرآن از خدا مسئلت کنید و با دوستی قرآن به سوی خداوند توجه کنید و به وسیله کتاب خدا از مخلوق چیزی درخواست نکنید... با قرآن خدا را بشناسید و خود را با آن اندرز دهید. اندیشه های خود را بر آن عرضه کنید و اگر با آن مخالف بود خود را متهم کنید و خواسته های نفسانی خود را ( در مسائل گوناگون اعتقادی، اخلاقی، حقوقی و فقهی ) در برابر قرآن نادرست شمارید.

حاصل این که، از شواهد مذکور بر می آید که فهم قرآن در حد ظواهر الفاظ و اتمام حجت در مسائل گوناگون اعتقادی، اخلاقی، حقوقی و فقهی میسر انسانهاست و کلام امیرالمؤمنین (علیه السلام) لن ینطق ناظر به اسرار و باطن قرآن است. اگر بهره انسانها از قرآن کریم تنها تلاوت بود، فرمان عرضه کردن آراء بر قرآن و اتهام اهواء ناتمام بود. بنابراین، فهم مجموعه قرآن اعم از ظاهر و باطن، و تاءویل و تنزیل ویژه معصومین (علیهم السلام) است ؛ ولی فهم ظواهر قرآن عمومی و همگانی است.

شاهد دوم: روایاتی است که علم به مجموع ظاهر و باطن، و تاءویل و تنزیل قرآن را در انحصار معصومین (علیهم السلام) می داند؛ مانند:

الف: سخن امام باقر (علیه السلام): ما يستطيع احد ان يدعى انه جمع القرآن كله ظاهره و باطنه غير الاءوصياء (۱۹۷). مراد از جمع قرآن در این حدیث شریف، جمع نوشتاری یا گفتاری نیست، بلکه منظور جمع علمی است؛ زیرا استنساخ و نگاشتن (جمع نوشتاری) در مورد حروف و کلمات صحیح است، اما درباره باطن قرآن درست نیست. پس به قرینه مزبور، مقصود از جمع همان ضبط علمی است، نه کتابت.

ب: ابوحمزه ثمالی از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند: ما اجد من هذه الاءمه من جمع القرآن الا الاءوصياء (۱۹۸) منظور از جمع، جمع علمی است؛ چنانکه قبلاً اشاره شد و از طرف دیگر، جمع ظاهری آیات قرآن به غیر اوصیا نیز منسوب است.

ج: امام صادق (علیه السلام) می فرماید: انا اهل البيت لم يزل الله يبعث فينا من يعلم كتابه من اوله الى آخره (۱۹۹) علم به قرآن از آغاز تا انجام، یعنی علم به همه مراحل و نیز به قیود مطلقها و خصوص عامها و...

د: نیز آن حضرت می فرماید: و الله اني لاءعلم كتاب الله من اوله الى آخره كانه في كفي؛ فيه خبر السماء و خبر الاءرض و خبر ما يكون و خبر ما هو كائن قال الله: فيه تبيان كل شىء (۲۰۰). از ویژگیهای عقل معصوم و محیط، اشراف تام بر همه ره آورد وحی است.

ه. همچنین آن حضرت می فرماید: كتاب الله فيه نباء ما قبلكم و خبر ما بينكم و فضل ما بينكم و نحن نعلمه (۲۰۱)

حاصل این که، از یک سو قرآن کریم ما را به تدبیر در کتاب الهی فرا می خواند و معصومین (علیهم السلام) نیز در زمینه های مختلف و با شیوه های گوناگون اصحاب، شاگردان و مخاطبان خود را به قرآن ارجاع می دادند و در مقام مناظره با مخالفان خود به قرآن احتجاج می کردند. از سوی دیگر برخی احادیث، فهم قرآن را به معصومین (علیهم السلام) اختصاص می دهد. جمع بین این دو دسته از روایات آن است که معرفت اکتناهی قرآن و مجموعه آن که شامل ظاهر و باطن و تاءویل و تنزیل است، ویژه معصومین است؛ اما ظواهر قرآن برای همگان حجت و فهمش برای همه کسانی که علوم پایه را می دانند و روشمندان در آن می نگرند میسور است.

شایان ذکر است که، شواهد یاد شده همه معارف قرآنی را در بر می گیرد؛ اعم از مسائل اعتقادی و عملی. معلوم می شود سراسر قرآن در همه بخشهای یاد شده حجت است و هیچ جمله ای از آن کاهش نیافته، چه درباره عقاید، مانند توحید و معاد و نبوت و امامت و... و چه درباره احکام فقهی. پس احتمال تحریف درباره ولایت و مانند آن نارواست؛ گرچه برای اثبات نزاهت قرآن از تحریف ولایی هم دلیل جداگانه است.

## ۶. قرآن کریم حجت غیر منحصر

سومین پرسش درباره تفسیر قرآن به قرآن این بود که آیا حجیت و اعتبار تفسیر قرآن به قرآن و نتیجه حاصل از چنین تفسیری به نحو انحصار است یا نه؟ در پاسخ باید گفت: قرآن کریم گرچه حجت بالفعل و مستقل است و در اصل حجت نیازی به غیر خود ندارد، لیکن حجت منحصر نیست، به طوری که غیر از قرآن حجت دیگری نباشد؛ بلکه به تصریح و تائید خود قرآن عقل و همچنین سنت حجت است.

حجیت عقل و منبع دینی بودن آن در فصول بعد تبیین خواهد شد. اما حجیت و اعتبار سنت و سیرت معصومین (علیهم السلام) مطلبی است قطعی؛ زیرا خود قرآن کریم، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اولوالامر را مطاع قرار داده و مراجعه به پیامبر گرامی را لازم دانسته است و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز طبق نقل قطعی و مراجعه به پیامبر گرامی را لازم دانسته است و رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز طبق نقل قطعی و مسلم، قرآن و عترت را همتای هم و متلازم یکدیگر و غیر قابل تشبیت و تفریق معرفی کرده است؛ اما یکی از آن دو وزنه وزین ثقل اکبر و دیگری ثقل اصغر است (در نشئه کثرت) و حجیت سنت نسبت به قرآن کریم، به نحو تاهلی و شاعنی است، نه آن که ابتداء در عرض قرآن به نحو فعلی و مستقل باشد؛ یعنی خود سنت غیر قطعی با قطع نظر از قرآن مجید و عرضه بر آن دارای اعتبار تاهلی و شاعنی است و بعد از عرضه و ثبوت عدم تعارض، تباین و تخالف با قرآن به نصاب اعتبار فعلی و حجیت استقلالی می رسد. آنگاه چنین سنتی در ساحت قرآن، همانند دو آیه از قرآن است که هر کدام حجت مستقل است، نه منحصر.

فرق بین استقلال و انحصار در مبحث مفهوم یابی جمله شرطیه و مانند آن در فن اصول فقه کاملاً بیان شده است و چون حجیت قرآن مستقل است نه منحصر و سنت نیز بعد از اعتبار و بلوغ حد نصاب حجیت، دارای استقلال در شعاع قرآن است، از این رو توان هر گونه شرح و تفصیل و تقیید و تخصیص را نسبت به قرآن کریم داراست. قهراً اعتبار تفسیر قرآن به قرآن در حد استقلال است، نه انحصار. بر این اساس، اعتبار سنت مسلم معصومین (علیهم السلام) که از منابع غنی و قوی دین است در همه شئون تفسیر قرآنی ملحوظ خواهد بود.

شایان ذکر است که، مراد از حجت مستقل، حجت فعلی و تنجیزی نیست تا نیازی به سنت نباشد؛ بلکه در دلالت بر محتوا و هدایت نسبت به مضمون خود مستقل است. گرچه بر اثر عدم انحصار حجت در آن، بررسی حجت یا حجتهای دیگر نیز لازم است.

تذکر:



۱- اعتبار و حجیت سنت، چنانکه گذشت، حدوثا و بقاء مرهون قرآن کریم است؛ زیرا اولاً قرآن سنت را معتبر کرده است و ثانیاً سنت غیر قطعی اعتبار خود را محدود به عدم تباین با قرآن کرده است؛ چنانکه این تحدید را ممکن است از همان اصل اولی، یعنی دلالت قرآن بر اعتبار سنت استحصال کرد؛ زیرا اگر قرآن مجید چیزی را که مباین، معارض و مخالف با خود اوست معتبر بداند قطعاً دچار اختلاف، تعارض و تباین درونی خواهد شد و با این تعارض درونی اعتبار خویش را از دست می دهد. پس قرآن از آغاز تنها سنت غیر مباین و سیرت غیر معارض با خود را معتبر می کند؛ نه مطلق سنت را تا خروج سنت مباین و معارض از قبل تخصیص عموم یا تقیید اطلاق دلیل اعتبار سنت باشد؛ یعنی خروج مباین از سنخ تخصص است، نه تخصیص و از قبیل تقید است، نه تقیید.

به هر تقدیر، چون اعتبار سنت به وسیله قرآن کریم است و قرآن کریم به عنوان معجزه مطرح است، تا اعجاز قرآن کریم و پیروزی آن در مصاف تحدی ثابت نگردد، رسالت رسول اکرم ثابت نمی شود (در صورت انحصار اعجاز در قرآن) و تا نبوت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ثابت نشود مرجعیت آن حضرت در امور دینی و نیز مرجعیت معصومین دیگر در امور اسلامی ثابت نخواهد شد. قهراً در مورد آیاتی از قرآن که درباره محدوده اعجاز و تحدی و ضرورت وحی، دین، نبوت و عصمت رهنمود دارد، قبل از ثبوت وحی بودن خود قرآن نمی توان به سنت معصومین (علیهم السلام) استناد کرد؛ چون در این مرحله هنوز معجزه بودن قرآن و رسالت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ثابت نشده تا سنت معصوم ضمیمه آیات قرآن شود و در نتیجه، چنین استنادی محذور دور را به همراه دارد.

البته رسول اکرم در این مرحله نه به عنوان رسول معصوم که سخن وی تعبداً حجت است، بلکه به عنوان معلم آگاه و مفسر خبیر در جهات سه گانه (۱ تبیین ره آورد دین و تحلیل مبادی تصویری و تصدیقی آن، ۲ تعلیل و اقامه برهان به وسیله تعلیم مقدمات مطوی، ۳ دفاع در برابر نقدهای سه گانه منع و معارضه و نقض که از طرف ناقدان متوجه احکام دین می شود) می تواند مرجع تفسیر قرآن قرار گیرد، نه به عنوان یک مرجع تبدی. ادراک محتوای آیه ای که خصوص کافران را یا آنها را همسان با مؤمنان بالعموم مخاطب می داند، حتماً به طور استقلال و استغناء از مرجع تبدی، میسر خردمندان است و گرنه با تبدی بودن مرجعیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، محاوره با کافران چه به نحو خصوص و چه به نحو عموم روا نیست.

گرچه در صورت ثبوت رسالت آن حضرت به وسیله معجزه دیگر اصل حجیت سنت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بدون دستور ثابت می شود، لیکن برابر اطلاق نصوص لزوم عرض بر قرآن در این حال نیز باید همه کلمات غیر قطعی آن حضرت را بر قرآن کریم معروض داشت. پس در این صورت هم مرجع تبدی نخواهد بود.

به هر تقدیر، تعلیم، تبیین، تعلیل و دفاع از احکام و حکم خداوند، قبل از اثبات نبوت، عصمت، اعجاز و مانند آن از عناصر محوری نبوت، جنبه تبعدی ندارد؛ بلکه فقط جنبه تعلیمی و ارشادی و تحلیل عقلی دارد تا مبادی نظری اعم از تصویری و تصدیقی برای مخاطبان روشن گردد و تا تلازم مقدم و تالی و یا بطلان تالی در قیاس استثنایی معلوم شود و هیچ کدام جنبه تبعدی و صبغه سنتی ندارد؛ بلکه فقط جنبه علمی و صبغه عقلی دارد. از این جا موارد قدح و نقد نوشتار برخی روشن خواهد شد و تفصیل موارد نقد و قدح واضح است. (۲۰۲)

غرض آن که، قبل از ثبوت رسالت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نمی توان آن حضرت را به عنوان مرجع تبعدی تفسیر قرآن به مردم معرفی کرد؛ مگر آن که چونن عالم به همه حقایق قرآن مجید است، مطالب قرآن را برهانی کند و با تحلیل مبادی مطوی و اصول مستور و قضایای مکنون مخاطبان قرآن را آگاه کند؛ آن طور که معلم شاگردان خود را می پروراند، نه آن طور که یک مرجع تبعدی دین مطالبی را تعبدا القا می کند و مورد قبول واقع می شود؛ مگر آن که رسالت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم قبلا با معجزه دیگر غیر از قرآن کریم ثابت شده باشد که البته در این صورت، افزون بر مرجع تعلیم و تبیین، مرجع تبعدی نیز خواهد بود.

ممکن است گفته شود اگر بخش مهمی از آیات قرآن دارای مفاهیم محکم و بین باشد باز هم کافی است که خداوند همه انسانها را، بدون استثنا، برای تامل در آن آیات فرا خواند، لیکن چنین گفتاری ناصواب است؛ زیرا برای کسی که هنوز به وحی ایمان نیاورده و به رسالت رسول گرامی صلی الله علیه و آله و سلم معتقد نیست، صرف این که بخش مهمی از آیات قرآن محکم و بین باشد کافی نیست؛ زیرا چنین شخصی احتمال می دهد بخش دیگر قرآن که برای وی و امثال او مفهوم نیست منافی، منافی و متعارض با بخش بین و محکم آن باشد و چنین کتابی که احتمالا به تعارض، تناقض و تهافت درونی مبتلاست کلام خدا نیست؛ زیرا خود خداوند اعلام داشته که سراسر قرآن مصون از تنافی و تباین است؛ مگر آن که با اعتماد بر رسالت رسول گرامی ثابت شود که آن بخش دیگر تهافتی با بخش محکم و بین آن ندارد و این متوقف بر ثبوت رسالت است، نه قبل از آن.

یاد آوری: رسالت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه گذشت، اگر با معجزه دیگر هم ثابت شود گر چه سنت او گذشته از صبغه مرجع تبعدی است، لیکن حتما باید سنت غیر قطعی بر قرآن عرضه شود تا معارض تباینی آن نباشد. البته بعد از عرضه و اثبات عدم تباین، به عنوان مرجع تبعدی حجت است.

۲- اعتبار قرآن و حجیت استقلالی آن در مقام ثبوت است و گرنه در مقام اثبات نیازمند به وسیله است و از دو راه می توان اعتبار آن را ثابت کرد و قرآن مجید حجیت مستقل خویش را در مرحله اثبات (نه ثبوت)

به دو طریق به نحو مانع الخلو احراز می کند: طریق اول راه اولیاست که با شهود باطنی و علم حضوری، حقانیت قرآن را می یابند و به آن قطع شهودی (عین الیقین) پیدا می کنند و طریق دوم راه حکیمان است و متکلمان است که با علم حصولی و برهان عقلی، معنای اعجاز و فرق معجزه با علوم غریبه مانند سحر و طلسم و شعبده و نیز امتیاز آن با کارهای مرتاضان و کیفیت اسناد معجزه به مدعی نبوت و تلازم اعجاز با صدق ضروری صاحب دعوی رسالت و سایر مسائل عمیق این رشته معلوم می شود. آنگاه با قطع حصولی (علم الیقین) حقانیت قرآن کریم روشن می گردد.

طریق اول را اوحدی از سالکان کوی شهود می یابند و طریق دوم را قاطبه قافله های فکری طی می کنند و اگر کسی به صرف استناد به حس و احساس تغییر صورت و دیدن تحول پدیده ای غیر عادی به نبوت پیامبری ایمان آورد، با مشاهده مشابه ظاهری آن از متنبی، به وی می گردد و از نبی راستین می برد و از دین حقیقی او ارتداد حاصل می کند؛ نظیر کار برخی از اسرائیلیهای خام که با مشاهده مار شدن عصای موسی به او ایمان آوردند و با شنیدن بانگ گوساله سامری از کلیم خدا (علیه السلام) بریدند و مرتد شده، به سامری گرویدند: اخرج لهم عجلا جسدا له خوار (۲۰۳)

از این جا سلطنت عقل و سیطره برهان عقلی در مقام اثبات حقانیت وحی و رسالت الهی روشن می شود؛ حق بودن قرآن کریم که در مقام ثبوت منزه از نیاز به هر عامل دیگر است، در مقام اثبات نیازمند به برهان عقلی است. البته چنین عقلی همان طور که در بحث تفسیر به راء خواهد آمد، رسالت الهی را برعهده دارد و جزو چراغهای درون دینی است، نه برون دینی.

## ۷. اقسام تفسیر قرآن به قرآن

تفسیر قرآن به قرآن انحای گوناگون دارد که برخی از آن صور سهل و بعضی از آنها صعب است. بعضی از اقسام آن به قدری سهل است که شاید عنوان تفسیر قرآن به قرآن از آن منصرف باشد؛ چنانکه برخی به قدری پیچیده است که به دشواری به ذهن مفسر فحاص متببع می رسد و چون پیوند آیات مورد تفسیر همیشه از سنخ واژه ها نیست، شاید برخی آن را از سنخ قرآن به قرآن ندانند. به هر تقدیر، عنوان قرآن به قرآن نه دارای مرزبندی لغوی است و نه دارای حقیقت شرعی، بلکه وابسته به عمق غوص مفسر دریانورد یا به سمک و اوج مفسر آسمان سا و فضانورد است تا چه اندازه با علم حصولی پرواز کند یا چه میزان با علم حضوری غواصی کند. برخی از انحای تفسیر قرآن به قرآن عبارت است از:

۱- گاهی صدر آیه قرینه ذیل آن یا ذیل آن شاهد صدر قرار می گیرد. در این قسم از تفسیر، بخش مفسر متصل به بخش مفسر است؛ مانند این که برخی از کلمات داخلی آیه مباحثه را می توان با کمک شاهد

متصل داخلی و نیز با عنایت به شاهد منفصل خارجی معنا کرد. اصل آیه چنین است: فمن حاجک فیه من بعد ما جائک من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله علی الکاذبین (۲۰۴)

می توان از کلمه ابنائنا هم معنای نساتنا و هم معنای انفسنا را فهمید؛ زیرا با کلمه ابنائنا می شود استظهار کرد که کلمه نساءنا شامل دختر هم می شود؛ زیرا در چند مورد که این دو کلمه در کنار هم قرار گرفته، منظور از نساتنا خصوص زن به معنای همسر نیست؛ بلکه قدر متیقن آن دختر است؛ نظیر آیه... یذبح ابنائهم و یستحیی نساءهم انه کان من المفسدین (۲۰۵)؛ زیرا فرعون فرزندان بنی اسرائیل را اگر پسر بودند می کشت و اگر دختر بودند زنده نگه می داشت. بنابراین، شمول کلمه نساء نسبت به دختر کاملاً صحیح و بدون مانع است؛ چنانکه شاءن نزول آن را تاءید می کند.

همچنین با کلمه ابنائنا می توان چنین استنباط کرد که کلمه انفسنا به معنای رجالنا نیست؛ زیرا اگر کلمه انفس در قبال کلمه نساء واقع می شد؛ ممکن بود از نساء معنای زن یا زنان و از کلمه انفس معنای رجال فهمید، ولی چون کلمه انباء در آیه ذکر شد، می توان استظهار کرد که منظور از کلمه انفس رجال نیست و گرنه مجالی برای ذکر کلمه انباء نبود؛ زیرا اگر مقصود از انفس رجال بود، رجال شامل پسر هم می شد؛ چنانکه شامل برادر، پدر و مانند آن خواهد شد و دیگری نیازی به ذکر کلمه انباء نبود. پس معلوم می شود که منظور از انفس رجال نیست.

۲- گاهی از ظهور سیاق آیات، یا هدف نهایی آنها معنای آیه ای روشن می شود. در این قسم گرچه مفسر و مفسر به هم مرتبط است، لیکن پیوند آنها از قبیل اتصال لفظی نیست؛ مانند این که تدبر در سیاق آیه تطهیر نشان می دهد که محتوای آن مخصوص گروه معین است و زنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مشمول و مندرج در آن نیستند؛ زیرا آیات سوره احزاب از ۲۸ تا ۳۴ همگی مشتمل بر ضمائر جمع مؤنث است و تنها جمله ای که پیام تطهیر را به همراه دارد، مشتمل بر دو ضمیر جمع مذکر است که چنین ضمیری با سیاق گذشته و آینده جمله مزبور هماهنگ نیست. از این تغییر ضمیر و دگرگونی تعبیر می توان استنباط کرد که مراد از آیه تطهیر، یعنی جمله انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً (۲۰۶)، هرگز زنان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیستند چنانکه شاءن نزول نیز آن را تاءید می کند و گرنه از آنان چنین تعبیر می شد: عنکن و لیطهرکن؛ چنانکه بیش از بیست بار از آنان در قبل و بعد از جمله یاد شده، با ضمیر جمع مؤنث تعبیر شده است.

تذکر: جمله ای که در سیاق آیه یا آیات قرار می گیرد، یا معنای آن معلوم است یا مبهم؛ در صورتی که مراد از آن روشن باشد نیازی به استمداد از وحدت سیاق نیست و در صورتی که مقصود از آن مجهول باشد می توان از ظهور سیاق قبل و بعد به پیوستگی آن با پیام مجموع آنها یا گسستگی آن از مجموع پی

برد. آنچه درباره آیه تطهیر بیان شد ناظر به این است که از سیاق آیات قبل و بعد از جمله ( انما یرید الله...) استفاده می شود که جمله مزبور گسسته از آنها و مستقل است؛ خواه جداگانه نازل شده باشد و خواه به عنوان جمله معترض فرود آمده باشد که تعیین آن از عهده بحث کنونی خارج است.

گاهی با استمداد از ظهور سیاق می توان پیوستگی کلمه مشکوک به معلوم را استنباط کرد؛ مثلا در آیه الا تنصروه فقد نصره الله اذا اخرجہ الذین کفروا ثانی اثین اذ هما فی الغار اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا فانزل الله سکینه علیه و ایده بجنود لم تروها و جعل کلمه الذین کفروا السفلی و کلمه الله هی العلیا و الله عزیز حکیم (۲۰۷) که محور اصلی آن حمایت ویژه خدا از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است، ضمیرهای مفرد مذکر در پنج کلمه تنصروه، نصره، اءخرجه، یقول، لصاحبه به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر می گردد. مرجع ضمیر در کلمه علیه و نیز احتمالا در کلمه ائیده مشکوک است که آیا به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر می گردد یا به شخص همراه آن حضرت که در غار با آن حضرت بود. مقتضای سیاق آیه با صرف نظر از شواهد خارجی اعم از قرآنی و روایی این است که این ضمیرهای مشکوک المرجع، همانند ضمائر پنج گانه معلوم المرجع به شخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بر می گردد، نه به غیر آن حضرت. بنابراین، پیوستگی این دو ضمیر به ضمائر قبلی از ظهور سیاق استنباط می گردد که مانع گسستگی این دو ضمیر از آن ضمائر است.

۳- گاهی از ذکر مبتدا یا خبر، فاعل یا فعل و نیز از ذکر شرط یا جزا و مقدم یا تالی در آیه ای معلوم می شود آنچه از این عناوین در آیه دیگر حذف شده چیست؛ این قسم ممکن است به هم اتصال لفظی داشته باشد و ممکن است از هم منفصل باشد؛ مانند این که گاهی فعل در جمله ای محذوف است و چند فعل می تواند در تقدیر باشد، لیکن به شهادت فعل معین که در جمله دیگر واقع شده و در همین سیاق قرار دارد، می توان استظهار کرد که آن فعل محذوف کدام است؛ مثلا در سوره اعراب آیه و الی ثمود اءخاهم صالحا (۲۰۸) برای تعیین فعل محذوف می توان از آیه دیگر همان سوره، یعنی آیه لقد اءرسلنا نوحا الی قومه... (۲۰۹) چنین استظهار کرد که فعل محذوف اءرسلنا است؛ چنانکه کلمه الی شهادت می دهد و درباره آیه و الی عاد اءخاهم هودا... (۲۱۰) نیز همین استنباط وجود دارد؛ یعنی فعل محذوف اءرسلنا است. نمونه دیگر آیه و مریم ابنت عمران الی اءحصنت فرجها... (۲۱۱) است که در تعیین فعل محذوف آن چند احتمال وجود دارد؛ لیکن مناسبترین فعل محذوف برای نصب کلمه مریم فعلی است که در آیه قبل همان سوره یاد شده و آن این است: و ضرب الله مثلا للذین امنوا امرأه فرعون... (۲۱۲)؛ چنانکه تنها فعل با سیاق آیات سوره مزبور که از آیه ۱۰ آن شروع می شود همین (ضرب الله مثلا) است. برای تعیین فعل محذوف در برخی موارد دیگر فحص و تدبر بیشتر لازم است؛ زیرا شاهد در آن مواضع مستور است، نه مشهور؛ مثلا در همان سوره اعراف آیه و لوطا اذ قال لقومه... (۲۱۳) معلوم نیست که فعل محذوف اءرسلنا است تا

با سیاق آیات هماهنگ باشد یا فعل دیگری نظیر اذکر تا هماهنگ با آیه و اذکر اءخا عاد (۲۱۴) و از طرفی با عدم ذکر الی نیز مناسب باشد؛ گرچه به نظر می رسد ظهور وحدت سیاق در غالب سوره هایی که قصه انبیای قبل از لوط در آنها مطرح می شود همان فعل اءرسلنا است، نه فعل اذکر؛ مانند آیات سوره نمل از ۴۵ تا ۵۴ و سوره عنکبوت از ۱۴ تا ۲۸ که فعل مذکور راهنمای فعل محذوف در این موارد همان اءرسلنا است.

۴- گاهی از تصریح به علت یا معلول و از ذکر علامت یا دلیل و از تعرض لازم، ملزوم، ملازم و یا متلازم در آیه ای می توان فهمید آنچه در آیه دیگر از این عناوین حذف شده چیست؛ مانند این که گاهی وصف یا حکم یا حال یا قیدی برای شخص یا گروهی ذکر می شود و علت یا دلیل آن یاد نمی شود؛ لیکن در آیه دیگر سبب یا علامت آن ذکر می شود؛ مثلا در آیه و تراهم ینظرون الیک و هم لا یبصرون (۲۱۵)، حکم به عدم ابصار کافران شد، ولی علت عدم رؤیت آنان یاد نشد؛ چنانکه در همین آیه به عدم سماع آنان حکم شد: و ان تدعوهم الی الهدی لا یسمعون؛ لیکن سبب عدم سماع آنها ذکر نشد؛ چنانکه در آیات دیگر به گمراهی آنها حکم شد، ولی علت ضلالت آنان بیان نشد: (اولئک هم الضالون) (۲۱۶)

ضلالت که به معنای گمراهی است دلیل و نشانه راهنما دارد که در آیه به صورت کفر، بیان شد: ان الذین کفروا بعد ایمانهم ثم ازدادوا کفرا لن تقبل توبتهم و اولئک هم الضالون (۲۱۷)، لیکن علت آن یاد نشد؛ چنانکه علامت کذب کافران در گزارش از رؤیت ضلالت و سفاهت به پیامبران الهی بیان شد: قال الملاء من قومه انا لنراک فی ضلال مبین (۲۱۸) ( انا لنراک فی سفاهة... ) (۲۱۹)؛ زیرا تضلیل و تسفیه پیامبر، یعنی اسناد ضلالت و گمراهی و نیز اسناد سفاهت و بی خردی به رسول خدا علامت ضلالت و نشانه گمراهی اسناد دهندگان خواهد بود، و علت چنین اسناد کاذبانه و گمراهانه در آن آیات بازگو نشد، لیکن در آیات دیگر علت چنین نسبتی بیان شد و آن کوری باطنی کافران است؛ زیرا نابینا از راه به دور می افتد و گمراه می شود و کذب ادعای دیدن او معلوم خواهد شد: ( انهم کانوا قوما عمین ) (۲۲۰)

همین کوردلی علت همه رذایل یاد شده است، چنانکه همین نابینایی سبب عدم رؤیت شیطان و گروه شیطنت پیشه و وسوسه آموز و دسیسه ساز و فتنه انگیز است: انه یراکم هو و قبیلہ من حیث لا ترونهم (۲۲۱) و سر ندیدن شیطان آن است که وسوسه او در صدر است. پس لازم است چشم دل باز و بینا باشد تا وسوسه وسوسه گرا را ببیند: ( یوسوس فی صدور الناس ) (۲۲۲) ولی اگر چشم دل کور بود علت عدم ندیدن وسوسه وسوسه گر مشخص می شود: فانها لا تعمی الابصار و لکن تعمی القلوب الی فی الصدور (۲۲۳)

۵- گاهی آیاتی که با یکدیگر تفسیر می شود هیچ گونه اشتراکی در واژه ها با هم ندارد تا به رهنمود معجمها بتوان آیات مناسب را گردآوری کرد، بلکه فقط پیوند معنوی با همدیگر دارد؛ نظیر عنوان اب و عنوان والد؛ چون عنوان اب گرچه بر پدر اطلاق می شود، لیکن اطلاق آن بر غیر پدر مانند عمو هم در قرآن آمده است، نظیر: امم کنتم شهداء اذ حضر یعقوب الموت اذ قال لبنیه ما تعبدون من بعدی قالوا نعبد الهک و اله ابائک ابراهیم و اسمعیل و اسحق الها واحدا و نحن له مسلمون (۲۲۴) زیرا در این آیه، یکی از پدران حضرت یعقوب، جناب اسماعیل شمرده شده، با این که حضرت اسماعیل، عموی جناب یعقوب فرزند اسحاق بود، نه پدر وی.

بنابراین، عنوان اب همان طور که بر پدر اطلاق می شود بر غیر پدر مانند عمو نیز اطلاق می شود. از این رو در مورد پدر حضرت ابراهیم، تردید پدید می آید که آیا پدر ایشان آزر بت پرست بود یا نه. آنچه از آیه و اذ قال ابراهیم لاءبیه ازر اءتخذ اءصناما الهه (۲۲۵) و آیات ۴۲ از مریم و ۵۲ از انبیاء و ۷۰ از شعراء و ۸۵ از صافات و ۲۶ از زخرف و ۱۱۴ از توبه و... بر می آید این است که اب حضرت ابراهیم موحد نبود؛ اما آیا این اب همان پدر بود یا غیر پدر و آیا پدر حضرت ابراهیم موحد بود یا نه، هیچ یک از این دو مطلب از آیات مشتمل بر عنوان اب استظهار نمی شود؛ لیکن هر دو مطلب را می توان از آیه دیگر که واژه، والد، در آن به کار رفته نه کلمه اب استنباط کرد؛ یعنی هم فهمید که آزر بت پرست پدر حضرت ابراهیم نبود و هم شخص دیگری که پدر حضرت ابراهیم بود و نام او در قرآن نیامده، موحد بود، نه مشرک؛ زیرا خداوند چنین فرمود:

الف: برای پیامبر و برای مؤمنان سزاوار نیست برای مشرکان هر چند از نزدیکان آنها باشند، طلب آمرزش کنند. (۲۲۶)

ب: طلب آمرزش حضرت ابراهیم برای اب خود تنها به خاطر وعده تشویقی او بود و آنگاه که کاملاً روشن شد او (اب) دشمن خداوند است، از او بیزاری جست؛ (۲۲۷) یعنی دیگر برای اب استغفار نکرد.

ج: حضرت ابراهیم (علیه السلام) در دوران سالمندی و در اواخر زندگی خود در نیایش چنین گفت: ربنا اغفر لی و لوالدی و للمؤمنین یوم یقوم الحساب یعنی پروردگار ما، مرا و والد و والده ام را و مؤمنان را روزی که حسابرسی بر پا می شود بیامرزد. از این جا دو مطلب یاد شده استنباط می شود: یکی آن که، آزر بت پرست، پدر حضرت ابراهیم نبود؛ زیرا آن حضرت بعد از روشن شدن شرک و دشمنی آزر با خدا، از وی تبری جست و دیگر برای او آمرزش طلب نکرد و مطلب دیگر که برای والد و والده خویش در دوران پیری استغفار کرد. معلوم می شود که پدر و مادر آن حضرت شایسته طلب آمرزش بوده اند؛ یعنی چونان مؤمنان دیگر، اهل ایمان بودند، نه اهل شرک.

این قسم از تفسیر آیه به آیه بر اثر پیوند معنوی مطالب آنها با یکدیگر است، نه پیوند واژه ها، اگر چه کلمات و آیات مزبور از نظر زبان و لغت به هم نزدیک است و همین نزدیکی واژگان می تواند کمکی برای برقراری ارتباط بین آیات یاد شده باشد، لیکن از سنخ تفسیر قرآن به قرآن در محدوده واژگان مشترک نیست. این گونه جمع بندی آیات در تفسیر روح المعانی نیز دیده می شود (۲۲۸)، همان طور که در تفسیر المیزان مبسوطا تحلیل شده است.

۶ گاهی آیات هم آوای تفسیری نسبت به یکدیگر نه تنها اشتراکی در واژگان آیات ندارد، بلکه کلمات آنها نزدیک به هم نیز هست و تنها پیوند عمیق مفهومی بین آنها می تواند راهگشای تفسیر آیه به آیه باشد؛ مثلا آیه لو كان فيهما الهة الا الله لفسدتا فسبحان الله رب العرش عما يصفون (۲۲۹) سند برهان تمناع معروف است که محور بحثهای مهم کلامی و فلسفی است. برخی در تلازم مقدم و تالی تردید دارند و چنین می پندارند که اگر خدایان متعدد بر اثر علم به واقع و نراهت از جاه طلبی و غرض ورزی، همگی مصلحت جهان آفرینش در اصل ایجاد و کیفیت پرورش آن را اعمال کنند، محذور فساد و تباهی رخنه نمی کند؛ زیرا منشاء فساد، یا جهل خدایان به مصالح واقعی جهان است، یا جاه طلبی و غرض ورزی، و خدایان از گزند جهل علمی و آسیب جهالت عملی مصونند؛ چون می شود که خدایان متعدد باشند و جهان را مطابق با واقع و نفس الاءمر که بیش از یک چیز نیست بیافرینند و اداره کنند.

چون چنین شبهه ای برای بعضی مطرح بوده و توان دفع آن را نداشتند، برهان تمناع را به برهان توارد علل، یعنی استحاله توارد دو علت مستقل بر معلول واحد ارجاع داده، آیه مزبور را بر اساس آن تفسیر می کنند و برهان تمناع فلسفی و کلامی را توجیه می کنند؛ لیکن با تدبر در برخی آیات دیگر که همین مطلب تمناع را به صورت تمثیل بیان می کند معنای آیه سوره انبیاء روشن می شود و برهان تمناع بدون ارجاع به برهان توارد علل متعدد بر معلول واحد، تمامیت خود را باز می یابد و از هر نقد موهوم یا متوهمی آزاد می شود.

آن آیه تمثیلی این است: ضرب الله مثلا رجلا فیه شركاء متشاكسون و رجلا سلما لرجل هل یستویان مثلا الحمد لله بل اكثرهم لا یعلمون (۲۳۰). خداوند برای اثبات توحید ربوبی خود، مثل ساده ای بازگو کرده است: اگر خدمتگزاری تحت فرمان دو فرمانروای ناسازگار و درگیر با هم قرار گیرد و خدمتگزار دیگر تحت فرمان یک فرمانروا باشد آیا کیفیت زندگی، فعالیت و کوشش و نظم و هماهنگی این دو خدمتگزار همسان است یا یکی منظم، منسجم و هماهنگ و آرام و دیگری همواره مبتلا به تشتت، ناهماهنگی و سردرگمی است؟ یقینا چنین نیست که کیفیت اداره امور دو خدمتگزار مزبور متساوی باشد؛ بلکه حتما فرق دارد. اگر بیش از یک خدا بخواهند جهان را بیافرینند و آن را اداره کنند حتما آن جهان، ناهماهنگ و



غیر منسجم خواهد بود و چون جهان کنونی منسجم و هماهنگ است، معلوم می شود حتما تحت تدبیر یک خداست.

البته تقریر عقلایی اصل قیاس استثنایی چنانچه قبلا بازگو شد بر عهده مستمع واعی، چونان عقل خردورز متدرب به قانون محاوره و اصول استدلال است؛ لیکن آن نکته محوری که به وسیله آیه تمثیلی استفاده می شود و در تقریر تلازم مقدم و تالی در آیه سوره انبیاء سهم کلیدی دارد این است: اگر خدایان متعدد باشند، حتما متشاکس و ناسازگارند و منشاء ناهماهنگی آنان نه جهل علمی است تا گفته شود: خدا آن است که به همه چیز عالم باشد و نه جهالت عملی و غرض ورزی جاه طلبانه است تا گفته شود: خداوند آن است که از آسیب اغراض و گزند غرایز بشری و امکانی معصوم و مصون باشد؛ بلکه منشاء ناهماهنگی ضروری چنین است:

الف: خداوند بسیط محض است و هیچ گونه ترکیبی در او نیست.

ب: خداوند همه کمالهای علمی و عملی را داراست.

ج: خداوند چون بسیط است و جامع همه کمالهای علمی و عملی است، همه آن کمالها که یکی از آنها علم ازلی و نامتناهی است عین ذات اوست، نه جزو ذات و نه خارج از آن.  
د: چون ذاتها متباینند علمها نیز که عین ذات است متباین خواهند بود.

ه: چون غیر از خداوند چیزی در جهان نیست تا خداوند کار خود را مطابق با آن و در سنجش با میزان آن انجام دهد، پس سخن از واقع و نفس الاءمر بعد از افاضه خداوند مطرح است، نه در عرض خداوند و قبل از افاضه او. پس نمی توان گفت خداوند جهان را مطابق با مصلحت نفس الامر آفرید؛ زیرا اصل مصلحت، نفس الاءمر، و هر چیزی غیر از ذات خداوند فرض شود، فعل، مخلوق و محتاج به اوست.

و: تنها واقعیت هستی خود خداوند است و چون فرض شد دو خداوند، دو ذات متباین، دو علم متشاکس و دو تشخیص متنازع وجود دارد، قطعاً جهانی که یافت می شود متشاکس، متنازع، متفاطر، متداعی به انفکاک و تشتت خواهد بود؛ چنانکه آیه... لذهب کل اله بما خلق ولعلا بعضهم علی بعض... (۲۳۱) نیز همین مطلب را تائید می کند و چون جهان کنونی منزله از صفات سلبی یاد شده است، چنانکه در آیه الذی خلق سبع سموات طباقا ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت فارجع البصر هل تری من فطور (۲۳۲)، به نفی انفطار و شکاف و ناهماهنگی جهان اشاره شده است، پس می توان به توحید ربوبی اعتقاد پیدا کرده و هر گونه شک ربوبی را نفی کرد. با این تحلیل سداد و صواب و اتقان برهان تمناع همچنان محفوظ می ماند و نیازی به ارجاع آن به برهان توارد علل نیست. قسمت مهم متمیم برهان تمناع به وسیله همین آیه تمثیلی سوره زمر است که در آن به نحو ضرورت، متشاکس و متنازع بودن دو خدا به عنوان اصل مسلم اخذ شده است.

۷- گاهی آیات هماهنگ تفسیری نسبت به یکدیگر پیوند تصویری یا تصدیقی از جهت تحلیل مبادی فهم ندارد تا به وسیله آیه ای معنای آیه دیگر روشن شود، بلکه با هم پیوند ترتیبی و تاریخی دارد؛ مانند این که از انضمام آیه ای به آیه دیگر معلوم می شود کدام آیه قبلا نازل شده و کدام آیه بعدا فرود آمده است؛ مثلا کدام آیه در مکه و قبل از هجرت نازل شده و کدام آیه در مدینه و بعد از هجرت فرود آمده است. البته با بررسی شواهد تاریخی که از انضمام دو آیه به دست می آید مفاهیم تفسیری تازه ای بهره مفسر خواهد شد؛ لیکن نتیجه انضمام مزبور پی بردن به مطلبی خارجی و آن ترتیب تاریخی نزول آیه هاست؛ نظیر آنچه از انضمام آیه...ءو يجعل الله لهن سبیلا (۲۳۳) و آیه... فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلد... (۲۳۴) استفاده می شود؛ زیرا گذشته از آن که معلوم می شود آن سبیل که در سوره نساء بازگو شده چیست، روشن می شود که سوره نور بعد از سوره نساء نازل شده، یا لاقلا این بخش از سوره نور بعد از آن بخش معین از سوره نساء فرود آمده است.

۸- گاهی آیات منسجم تفسیری نسبت به یکدیگر پیوند مفهومی ندارد تا مبادی تصویری یا تصدیقی یکی از آنها به وسیله دیگری حل شود؛ چنانکه در قسم هفتم به آن اشاره شد، بلکه نضد و چینش ویژه امور در قوس نزول از مبداء جهان یا در قوس صعود به طرف غایت و نهایت عالم که همان مبداء نخست است، از انضمام آنها به یکدیگر به دست می آید؛ یعنی مراتب صدور فیض از خداوند معلوم می گردد و مراحل برچیدن نظام کیهانی در بازگشت آدم و عالم به سوی خداوند روشن می شود؛ مثلا در مورد برچیدن سلسله جبال، از انضمام آیات مربوط به آن، شاید بتوان استنباط کرد که در اشراف ساعت و هنگام پایدار شدن علامت قیامت، سیر برطرف شدن کوهها از کجا شروع و به کجا ختم می شود و چنین ترتیبی بین ( کتیا مهیلا ) ( ۲۳۵ )، ( کالعهن المنفوش ) ( ۲۳۶ )، ( قاعا صفصفا ) ( ۲۳۷ ) و سرانجام سراب شدن کوهها خواهد بود: و سیرت الجبال فکانت سرابا ( ۲۳۸ ).

گاهی از انضمام آیات مثانی و هم آوا مطلب عمیقی استنباط می شود که قاطبه کارشناسان تفسیری که در کوی علوم و مفاهیم قرآنی اعتکاف کرده و از آن برزن هجرت نکرده اند شاکرانه در پیشگاه چنین قرائت تفسیری و چنان تفسیر قرآن به قرآن و چنین برداشت بی سابقه ای سجده تعظیم می کنند.

البته چنین فوز و فیضی بسیار نادر و فقط در خبایای مسطورات قلمی، مکنونانه و مکتومانه برای عاکفان حرم وحی و طائفان حریم الهام و راکعان کوی عترت و ساجدان آستان ولایت جلوه می کند: اهل نظر معامله با آشنا کنند. البته چنین تعامل و تعاطی که بین آیات قرآن کریم است بین آیات و روایات و بین خود روایات با هم برقرار است که اگر چنان احاطه ای بهره مفسر گردد آنگاه دنو و اقتراب به خاستگاه

کلام الهی نصیب او خواهد شد، و ارجاع احادیث به یکدیگر به عنوان اصلی قطعی، معقول، و مقبول محدثان، فقیهان و عالمان به علم حدیث است و مرحوم صاحب جواهر به زاویه ای از این مطلب اشاره کرده، می گوید: سخنان همه آنان به منزله سخن واحد است و همه آن ذوات مقدس به منزله متکلم واحدند. از این رو کلمات آنان یکدیگر را تفسیر می کند: بعد ملاحظه اءن کلامهم جمیعا بمنزله کلام واحد یفسر بعضه بعضا (۲۳۹)

۹- گاهی آیه ای به عنوان متن نازل می شود و پرسشهای فراوانی را به همراه دارد، که برخی از آن پرسشها به وسیله صراحت یا ظهور لفظی آیات دیگر که به مثابه شرح آن متن و تفصیل آن مجمل فرود می آید، پاسخ می یابد، ولی بعض دیگر از پرسشها از ظهور منطوق آیات بعدی استنباط نمی شود، بلکه از راه استلزام یا ملازمه یا تلازم و مانند آن پاسخ می یابد، به طوری که از مجموع مذکور و محذوف، یا منطوق و مفهوم و مسکوت عنه، شرح آن متن روشن می شود.

مثلا آیه ان ربکم الله الذی خلق السموات و الارض فی سته اءیام (۲۴۰)

گذشته از معنای شش روز، سؤ الهایی را تداعی می کند که به برخی از آنها اشاره می شود:

الف: آیا منظور خصوص آسمانها و زمین است یا اعم از آنچه در بین آنهاست ؟

ب: در این صورت که مقصود اعم از آسمانها و زمین و آنچه در بین آنهاست باشد، آسمانها در چند روز خلق شده، زمین در چند روز آفریده شده، و آنچه بین آسمانها و زمین واقع است در چند روز خلق شده است ؟ پاسخ این پرسشها را می توان از انضمام سایر آیات خلقت نظام کیهانی به آیه مزبور و با بررسی منطوق، مفهوم، مسکوت و محذوف استنباط کرد؛ زیرا آنچه به پرسش اول پاسخ می دهد این است که موجودهای بین آسمان و زمین مشمول و مندرج است در آیه اول که به منزله متن است و از این رو در برخی آیات ذکر شده است ؛ مانند: الذی خلق السموات و الارض و ما بینهما فی سته اءیام (۲۴۱) و آنچه به سؤ ال دوم جواب می دهد این است که آفرینش آسمانها در دو روز انجام شد: ثم استوی الی السماء و هی دخان فقال لها و للارض ائتیا طوعا او کرها قالتا اتینا طائعتین فقضیهن سبع سموات فی یومین... (۲۴۲)، و آنچه به پرسش سوم پاسخ می دهد این است که خلقت زمین در دو روز واقع شد: قل اءئنکم لتکفرون بالذی خلق الاءرض فی یومین و تجعلون له اندادا ذلک رب العالمین (۲۴۳)، و اما آنچه به سؤ ال چهارم جواب می دهد این است که آفرینش آنچه در بین آسمانها و زمین قرار دارد و در دو روز واقع شد و این پیام را از جمع بندی نهایی و کسر چهار روز یاد شده از مجموع شش روز می توان استظهار کرد.

در این قسم اخیر آیه ای به صراحت یا ظهور، اعم از منطوق یا مفهوم یافت نشد، بلکه آن را از سکوت معنادار آیات مربوط می توان فهمید و آنچه از آیه قدر فیها اءقواتها فی اربعه اءیام سواء للسانین (۲۴۴) استظهار می شود ظاهرا راجع به تاءمین مواد غذایی در طی فصول چهارگانه است، که به لحاظ غالب مناطق

مسکونی است، نه آن که مقصود این باشد که مجموع زمین و آنچه بین زمین و آسمانهاست در چهار روز واقع شد و خصوص آسمانها در دو روز خلق شده است که جمعا شش روز شود. آن طور که برخی مفسران گفته اند... (۲۴۵)

۱۰- گاهی آیه ای به عنوان خط اصیل تعلیمی و تهذیبی نازل می شود و در هیچ آیه دیگر به محتوای صریح آن یادآوری نمی شود و هیچ آیه دیگر ناظر به تفصیل، تبیین، تحدید، تقید و تخصیص متن اصلی نیست، لیکن پیام سیار و بلیغ و فراگیر همه یا بیشتر آیات قرآن کریم ناظر به ترسیم، تصویر، تبیین، تدقیق، تعمیق و تحقیق محتوای آیه اصیل یاد شده است.

این قسم از تفسیر قرآن به قرآن از عنوان رایج آن استظهار نمی شود، بلکه عنوان دارج و معروف بین محترمان از مفسران از این قسم منصرف است؛ مانند آیه و اذ قال ربك للملائكة اني جاعل في الارض خليفه قالوا اتجعل فيها من يفسد فيها و يفسد الدماء و نحن نسبح بحمدك و نقديس لك قال اني اعلم ما لا تعلمون (۲۴۶)؛ زیرا در این آیه به مقام منیع خلیفه الهی اشاره شده و هیچ آیه دیگری به عنوان شرح و تفصیل منزلت والای خلافت که نیاز مبرم به شرح بسیط دارد فرود نیامد و در این باره نه تنها تبیین بسیط نازل نشد و نه تنها شرح وسیط هم تنزل نیافت، بلکه گزارش و جیز هم به چشم نمی خورد.

اما آنچه از آیه یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس بالحق و لا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله ان الذین یضلون عن سبیل الله لهم عذاب شدید بما نسوا یوم الحساب (۲۴۷) استظهار می شود بضعه ای از خلافت مطلق الهی است که مسجود فرشتگان شدن را به همراه دارد و خلافت داودی با خلافت کلی، مطلق، عام، و دائم که ویژه انسان کامل و ناب است تفاوت فراوان دارد؛ گرچه خود حضرت داود (علیه السلام) در وادی دیگر به آن راه دارد، ولی به هر تقدیر خلافت سوره بقره غیر از خلافت سوره ص است؛ لیکن پیام مشترک و رهنمود بلیغ همه یا بیشتر آیات، تعلیم اسمای حسناى الهی و تهذیب نفس و تزکیه ارواح برای نیل به مقام منیع خلافت الهی است؛ زیرا محور اصیل خلافت انسان کامل فراگیری حقایق جهان هستی به عنوان اسمای حسناى خداست.

اسمای الهی در سراسر قرآن کریم به عنوان سدر مخضود، طلع منضود، ظل ممدود و ماء مسکوب، در خبایا، ثنایا، اطراف، اکناف، متون، حواشی، هوامش و زوایای آیات الهی منثور است تا هر انسانی با فراگیری عین آنها در حد خود به مرحله ای از مراحل حقیقت تشکیکی خلافت الهی نایل شود. بنابراین، اگر کسی ادعا کند چون هدف نهایی قرآن پرورش انسان کامل و تربیت انسان ناب و موحد است، آیات دیگر قرآن کریم شرح آیه خلافت انسان کامل است، گزاف نگفته است. گرچه این سنخ از تفسیر اصطلاحا از اقسام تفسیر قرآن به قرآن دارج و رایج نیست.

## ۸. هم سویی معارف باطنی قرآن

همان طور که از لحاظ صنعت فصاحت و بلاغت و هنر ادبی، واژگان قرآن هم آوای هم است و از لحاظ مبادی تصویری مفاهیم الفاظ قرآن هم سوی یکدیگر است و از جهت مبادی تصدیقی، مقاصد آیات قرآن هم سان هم است و بالاخره از جنبه تفسیر ظاهر، مطالب قرآن مفسر یکدیگر است، از جهت باطن نیز همه معارف قرآنی در همه مراحل باطنی آن هم سوی یکدیگر بوده، مفسر یکدیگر است و هرگز اختلافی بین باطنها و مراحل درونی قرآن وجود ندارد؛ زیرا مراحل درونی آن مانند مظاهر بیرونی آن کلام خداست و اگر از نزد غیر خدا تنزل می یافت حتما با هم مختلف بود؛ بنابراین، سراسر مطالب قرآن از همه جهت هماهنگ است؛ یعنی هم ظاهرها با هم، هم باطنها با هم، هم پیوند هر ظاهر با باطن برتر از خود همچنان محفوظ است. از این جا معلوم می شود که اگر سیر عمودی تفسیری بهره مفسر درون بین شود، چنانکه اهل بیت وحی (علیهم السلام) به آن آگاه بوده اند، با فن بدیع و جذاب تفسیر قرآن به قرآن می تواند از انضمام باطنها با یکدیگر، نصیب اوفی و اعلی ببرد. در این جا تذکر دو نکته ضروری است:

۱- برای تفسیر قرآن در مرحله ظاهر دو بال نیرومند لازم بود: یکی برهان عقلی، یعنی علم حصولی که شرط مهم مخاطب وحی قرار گرفتن و تدبر تام در آن است و دیگری سنت معصومین (علیهم السلام) که ناظر به مطالب تفسیری ظاهر قرآن است. برای تفسیر باطن به باطن نیز دو بال نیرومند دیگری لازم است: یکی عرفان قلبی، یعنی علم حضوری و دیگری سنت معصومین (علیهم السلام) که ناظر به معارف درونی و باطن قرآن است؛ زیرا تار و پود حبل ممدود الهی که از یک جهت ثقل وحی نام دارد و از جهت دیگر ثقل ولایت نامیده می شود، همگی به هم مرتبط و متناسب است و همین پیوند ولایی می تواند به مفسر جامع بین ظاهرها از یک سو و باطنها از سوی دوم و ظاهر و باطن هر مرتبه متلاصق از سوی سوم جرات دهد تا فتوا دهد: چنین سیری از مصادیق اقرار و ارق (۲۴۸) است؛ چون این کلام نورانی نه اختصاصی به قرائت به معنای تلاوت الفاظ دارد و نه مخصوص بهشت و بهشتیان آرمیده در جنت خلد است؛ بلکه شامل مفسران ژرف اندیشی است که در عین جمع سالم بین اضلاع سه گانه مزبور، از هر گونه خلط ظاهر و باطن مصون و از هر خطر امتزاج درون و بیرون و التقاط تنزیل و تاءویل محفوظند و تا نیل به جنت لقای خدا همچنان پویا و جویانند. البته چنین مقامی برای اوحدی از اولیای الهی محتمل است؛ لیکن اصل امکان آن معقول است.

۲- ممکن است برخی استعمال لفظ واحد در بیش از یک معنا را روا ندارند و بر این اساس اراده چند مطلب از یک لفظ قرآنی در نظر آنان صحیح نباشد، لیکن باید توجه داشت که اولاً، بر فرض صحت آن مبنا می توان معنای جامع انتزاعی که ظهور عرفی داشته باشد ترسیم کرد تا همه مراحل را در برگیرد. ثانیاً،

مراحل طولی، مصادیق یک معناست، نه معانی متعدد یک لفظ. ثالثاً، امتناع متوهم، یا بر اثر محدودیت ظرفیت لفظ است یا مضبوط بودن ظرفیت مستمع و مخاطب و یا محدودیت علم و اراده متکلم و قسمت مهم آنچه در آن مبحث، بر فرض تمامیت آن، مطرح شده به محدودیت علم و اراده متکلم بر می گردد، نه مخاطب. پس اگر متکلم و مرید، خداوند سبحان بود که هیچ محدودیتی از جهت علم یا اراده ندارد، محذوری در اراده کردن چند مطلب از یک آیه و چند معنا از یک لفظ وجود ندارد؛ چنانکه اگر محدودیت مزبور به لحاظ مخاطب باشد، مخاطب اصیل قرآن، انسان کامل، یعنی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که ظرفیت وجودی آن حضرت برای ادراک معانی متعدد در دفعه واحد محذوری ندارد؛ یعنی اگر مخاطبان دیگر صلاحیت تلقی چند معنا را از لفظ واحد ندارد حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنین صلاحیتی را داراست.

از این جا به مطلب دیگری که مربوط به زبان قرآن است می توان پی برد و آن این که، گرچه قانون محاوره از جهت لفظ و از لحاظ مخاطب نسبت به افراد عادی مطاع و متبوع است، لیکن از جهت متکلم نمی توان چنین حکم کرد که همه احکام متکلمهای عادی درباره متکلم وحی، یعنی خداوند سبحان حاکم است؛ گذشته از این که مخاطب اولی و اصیل قرآن کریم، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که بر اثر خلافت الهی توان تحمل معانی متعدد را یک جا دارد. البته هیچ یک از امور یاد شده، یعنی ویژگی متکلم و خصوصیت مخاطب اصیل، یعنی رسول اکرم صلی الله علیه و آله مانع اجرای قانون عربی مبین نسبت به دیگران نخواهد بود.

شاید یکی از معانی حدیث مائثور از رسول اکرم صلی الله علیه و آله: القرآن ذلول ذو وجوه فاحملوه علی احسن الوجوه (۲۴۹) همین باشد که قرآن کریم معارف طولی متنوع و مطالب عرضی متعدد دارد؛ اگر جمع بین همه آنها میسر نشد آن را بر بهترین وجه آن حمل کنید. اگر آن معانی صحیح و تام نمی بود، هرگز قرآن کریم نسبت به آن معانی غیر درست، ذلول، نرم و انعطاف پذیر نبود و آن معنا نیز از وجوه قرآن به حساب نمی آمد. غرض آن که، ذو وجوه بودن قرآن می تواند ناظر به مطلبی باشد که در این بخش مطرح شد؛ یعنی پیوند همه مراحل ظاهر و مراحل باطن و همچنین پیوند ظاهرها با هم و ارتباط باطنها با هم و...؛ چنانکه می تواند ناظر به مطلب دیگر باشد.

ذو وجوه بودن قرآن به معنایی دیگر نیز در برخی احادیث آمده است. حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نامه ای به عبدالله بن عباس فرمود: هنگام احتجاج با خوارج محور استدلال را سنت قرار بده، نه قرآن: لا تخصصهم بالقرآن فان القرآن حمال ذو وجوه، تقول و یقولون و لکن حاجبهم (خاصمهم) بالسنة فانهم لن یجدوا عنها محیصا (۲۵۰). این سخن نشان می دهد که چون برخی بر اثر تفسیر به رأی مذموم، وجوهی را بر قرآن تحمیل می کردند و وحی خدا را بر امیال خویش تطبیق می کردند، آن حضرت سنت

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را که مبین و شارح راستین قرآن کریم است محور احتجاج قرار داد. از این جهت ذو وجوه، به معنای صلاحیت واقعی قرآن برای حمل بر وجوه متعدد نیست.

**پی نوشت ها:**

۹۴- سوره مطفین، آیه ۱۴

۹۵- سوره حج، آیه ۴۶

۹۶- سوره نمل، آیه ۸۱

۹۷- سوره توبه، آیه ۸۷

۹۸- سوره اعراف، آیه ۱۷۹

۹۹- سوره ق، آیه ۳۷

۱۰۰- سوره مائده، آیه ۱۵

۱۰۱- سوره اعراف، آیه ۱۵۷

۱۰۲- سوره نحل، آیه ۸۹

۱۰۳- سوره نساء، آیه ۸۲

۱۰۴- سوره زمر، آیه ۲۳

۱۰۵- سوره بقره، آیه ۲۳۳

۱۰۶- سوره احقاف، آیه ۱۵

۱۰۷- بحار، ج ۴۰، ص ۱۸۰ و ۲۳۲

۱۰۸- سوره جن، آیه ۱۸

۱۰۹- سوره مائده، آیه ۳۸

۱۱۰- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۳۰

۱۱۱- سوره نساء، آیه ۱۰۱

۱۱۲- سوره بقره، آیه ۱۵۸

۱۱۳- وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۵۳۸

۱۱۴- کنز العمال، ج ۱، ص ۶۱۹، ح ۲۸۶۱

۱۱۵- نهج البلاغه، خطبه ۱۳۳، بند ۷ منظور از تصدیق آیات قرآن نسبت به یکدیگر که در کلام رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمده، تصدیق اصطلاحی نیست، تا در برابر تصور باشد، بلکه به معنای نطق و شهادت آیات نسبت به یکدیگر است که در کلام حضرت علی (علیه السلام) آمده است؛ یعنی اگر مبداء تصویری آیه ای در بین معانی محتمل آن به وسیله معنای تصویری آیه دیگر که واضح است تفسیر شود از سنخ تصدیق برخی از آیات نسبت به بعضی دیگر است؛ زیرا شهادت و همچنین نطق مزبور در این باره نیز صادق است؛ چنانکه اگر مبداء تصدیقی آیه ای در بین معانی و مقاصد متعدد و از یک جمله قرآنی به وسیله جمله دیگر که مقصود آشکاری دارد (به اصطلاح یکی ظاهر است و دیگری اظهر یا یکی ظاهر است و دیگری نص و یا این که یکی ظهور مشترک دارد و دیگری ظهور خاص) حل گردد، چنین نطق و شهادتی مصداق تصدیق مآخوذ در کلام رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده، تفسیر قرآن به قرآن محسوب می شود. بنابراین، هر گونه شهادت و نطقی که نسبت به معنای تصویری یا تصدیقی آیه به وسیله آیه دیگر حاصل شود از قبیل تفسیر قرآن به قرآن است و هرگز تصدیق و شهادت، اختصاصی به بعد از استقرار ظهور آیه ندارد؛ چنانکه بعضی گمان کرده اند (ر.ک مناهج البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۷۱۸).

۱۱۶- سوره جن، آیه ۱۸

۱۱۷- راقم این سطور هم در تفسیر ابوجعفر محمد بن جریر طبری (م. ۳۱۰) و هم در تفسیر کبیر فخر رازی جمله القرآن یفسر بعضه بعضا را دیده است و در حال نگارش این مقدمه و شرایط مخصوص آن، امکان فحص مجدد را ندارد. محدث بزرگوار، علامه مجلسی (رحمه الله) نیز می گوید: و قد قالوا ان القرآن یفسر بعضه بعضا (بحار، ج ۵۴، ص ۲۱۸، بیان).

۱۱۸- المنار، ج ۱، ص ۲۲

۱۱۹- اقتباس از دیوان ابن فارض.

۱۲۰- دیوان حافظ.

۱۲۱- سوره جمعه، آیه ۴

۱۲۲- روح نسخ مصطلح در مباحث علوم قرآنی به تخصیص ازمانی بر می گردد. همان گونه که قبله مسلمانان زمانی بیت المقدس بود و سپس به کعبه مقدسه تحول یافت، زمان حکمی که در آیات منسوخ تبیین یم شود از آغاز محدود است و حد آن برای خداوند معلوم است، لیکن محدودیت آن از آغاز تبیین نمی شود، بلکه با نزول آیات ناسخ بیان می شود.

۱۲۳- سوره نحل، آیه ۴۴

۱۲۴- سوره حشر، آیه ۷

۱۲۵- سوره نساء، آیه ۵۹

۱۲۶- حجیت ظواهر قرآن بدین معنا نیست که برای یافتن مقید و مخصصهای آن نباید به روایات رجوع کرد؛ همان گونه که حجیت روایات نیز به معنای بی نیاز بودن از فحص نسبت به مخصص و مقیدهای آن نیست.

۱۲۷- بحار، ج ۲۳، ص ۱۰۸

۱۲۸- حضرت امام حسین درباره امامان (علیهم السلام) می فرماید: نحن... اءحد الثقلین الذین جعلنا رسول الله ثانی کتاب الله تبارک و تعالی (بحار، ج ۴۴، ص ۲۰۵).

۱۲۹- جواهر الکلام، ج ۱۳، ص ۷۶۷۱

۱۳۰- کشف الغطاء، کتاب القرآن، ص ۲۹۸: المبحث الرابع انه [ القرآن ] اءفضل من جمیع الکتب المنزله من السماء و من کلام الاءنبیاء و الاءصفیاء و لیس باءفضل من النبی صلی الله علیه و آله و سلم بالحجر و الاءرکان و بالقرآن و بالمکتوب من اسمائه و صفاته من تلک الحیثیه لا یقضى لها بزیده الشرفیه .

۱۳۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۰۷؛ بحار، ج ۲۳، ص ۲۰۶

۱۳۲- جان شریف آن بزرگواران تنها برای لقای الهی است و حتی در نشئه ظاهر فدای چیزی نمی شود.

۱۳۳- بحار، ج ۸۹، ص ۱۳

۱۳۴- تقیه به معنای اظهار امر غیر واقعی، در قرآن راه ندارد و اما این که بر اثر مصالحی برخی مسایل، مانند معرفی صریح جانشینان پیامبر، در قرآن ذکر نشود و به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم واگذار شود، در قرآن راه دارد؛ ولی این تقیه نیست.

۱۳۵- سوره نساء، آیه ۵۹

۱۳۶- سوره حشر، آیه ۷.

۱۳۷- سوره نحل، آیه ۴۴

۱۳۸- سوره نحل، آیه ۸۹

۱۳۹- اصول کافی، ج ۱، ص ۶۷

۱۴۰- وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۸۰

۱۴۱- همان، ص ۸۴

۱۴۲- اختیار عرض بر کتاب روایات بی واسطه ( سنت قطعی ) را شامل نمی شود؛ زیرا کسی که به حضور پیامبر یا امام معصوم (علیه السلام) مشرف شد و سخنی را از زبان مطهر او شنید و جهت صدور آن را نیز احراز کرد، به طوری که احتمال تقیه اصلا مطرح نبود،



دیگر احتمال خلاف نمی دهد. شنیدن سخن از سخنگوی وحی، مایه حصول جزم است. بنابراین، اخبار عرض بر کتاب در خصوص روایات با واسطه است، آن هم در صورتی که صدور آن قطعی نباشد.

۱۴۳- اصول کافی، ج ۱، ص ۶۹

۱۴۴- اصول کافی، ج ۱، ص ۶۹

۱۴۵- اصول کافی، ج ۱، ص ۶۹

۱۴۶- اصول کافی، ج ۱، ص ۶۹

۱۴۷- اصول کافی، ج ۱، ص ۶۹

۱۴۸- وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۸۸

۱۴۹- سوره نساء، آیه ۸۲

۱۵۰- اصول کافی، ج ۱، ص ۶۲

۱۵۱- رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: ( قد کثرت علی الکذابة و ستکثر ( بحار، ج ۲، ص ۲۲۵). برخی از شارحان این حدیث شریف گفته اند: همین حدیث بهترین شاهد بر وجود احادیث مجعول است؛ زیرا این حدیث یا از معصوم به ما رسیده و یا مجعول است؛ اگر سخن معصوم (علیه السلام) باشد پیامش آن است که احادیث مجعول در میان روایات منقول از آنان وجود دارد و اگر این جمله سخن معصوم نباشد، خود مصداق حدیث مجعول است (مرآة العقول، ج ۱، ص ۲۲۱).

برخی از احادیث مجعول را دوستان نادان برای ترویج قرآن وضع کردند؛ مانند پاره ای از احادیث که در ثواب قرائت برخی سوره های قرآن آمده است و بعضی به دست دشمنان زیرک جعل شد، تا زلال معرفت دینی به کدورت سخن بشری آمیخته شود و دین از جایگاه والای خویش تنزل کند.

۱۵۲- خمسون مائة صحابی مختلق، ج ۱، ص ۳۱

۱۵۳- الفوائد المدنیة، ص ۴۷ ۴۸

۱۵۴- بحار، ج ۸۹، ص ۹۱

۱۵۵- وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۳۰

۱۵۶- همان، ص ۱۳۶.

۱۵۷- وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۵۲

۱۵۸- قوانین الاصول، ج ۱، ص ۳۹۷، با تصرف.

۱۵۹- سوره مائده، آیه ۱۵

۱۶۰- سوره انعام، آیه ۵۹

۱۶۱- وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۳۶

۱۶۲- بحار، ج ۲، ص ۱۰۰ و ج ۲۳، ص ۱۰۸

۱۶۳- وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۳۵۳

۱۶۴- وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۳۵۳

۱۶۵- سوره حدید، آیه ۶

۱۶۶- اصول کافی، ج ۱، ص ۹۱

۱۶۷- اصول کافی، ج ۱، ص ۹۱

۱۶۸- سوره کهف، آیه ۵۰

۱۶۹- سوره آل عمران، آیه ۸۵

۱۷۰- سوره مائده، آیه ۵۰

۱۷۱- سوره مریم، آیه ۲۷

- ۱۷۲- سوره نمل، آیه ۱۶
- ۱۷۳- احتجاج طبرسی، ص ۱۰۸۹۷؛ بحار، ج ۲۹، ص ۲۲۰
- ۱۷۴- اصول کافی، ج ۳، ص ۳۰
- ۱۷۵- بحار، ج ۱۰، ص ۲۱۸ (سوره حجرات، آیه ۶).
- ۱۷۶- وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۹۵۷ (سوره اسراء، آیه ۳۶).
- ۱۷۷- سوره حج، آیه ۷۸
- ۱۷۸- وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۳۲۷
- ۱۷۹- سوره نساء آیه ۱۰۱
- ۱۸۰- سوره بقره، آیه ۱۵۸
- ۱۸۱- وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۵۳۸
- ۱۸۲- بحار، ج ۸۹، ص ۲۱۶
- ۱۸۳- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳، بند ۸
- ۱۸۴- سوره نساء، آیه ۴۶
- ۱۸۵- روضه کافی، ص ۵۳
- ۱۸۶- فوائد الاءصول، ج ۱، ص ۹۳
- ۱۸۷- سوره حجر، آیه ۹۱
- ۱۸۸- نهج البلاغه، خطبه ۱۵۸، بند ۲
- ۱۸۹- سوره انعام، آیه ۳۸
- ۱۹۰- نهج البلاغه، خطبه ۱۸، بند ۵ (سوره نساء، آیه ۸۲).
- ۱۹۱- نهج البلاغه خطبه ۹۱، بند ۸
- ۱۹۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۱۰، بند ۶
- ۱۹۳- همان، خطبه ۱۲۷، بند ۹
- ۱۹۴- همان، خطبه ۱۳۳، بند ۳
- ۱۹۵- همان، خطبه ۱۵۶، بند ۷
- ۱۹۶- نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶، بند ۸ انسان مجموعه ای از اندیشه ها و خواسته هاست و با تعدیل این دو بعد اهل صعود و گرنه اهل سقوط است و حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) در این خطبه درباره هر دو بعد توصیه عرضه بر قرآن دارد؛ هم علوم پیش ساخته را باید بر قرآن عرضه کرد و هم امیال پیش خواسته را.
- ۱۹۷- بحار، ج ۸۹، ص ۸۸
- ۱۹۸- همان، ص ۸۹
- ۱۹۹- همان، ص ۸۹
- ۲۰۰- بحار، ج ۸۹، ص ۸۹
- ۲۰۱- همان، ص ۹۸
- ۲۰۲- مناہج البیان، ج ۱، ص ۴۵ ۵۳
- ۲۰۳- سوره طه، آیه ۸۸
- ۲۰۴- سوره آل عمران، آیه ۶۱
- ۲۰۵- سوره قصص، آیه ۴
- ۲۰۶- سوره احزاب، آیه ۳۳

- ۲۰۷- سوره توبه، آیه ۴۰  
۲۰۸- سوره اعراف، آیه ۷۳  
۲۰۹- سوره اعراف، آیه ۵۹  
۲۱۰- سوره اعراف، آیه ۶۵  
۲۱۱- سوره تحریم، آیه ۱۲  
۲۱۲- سوره تحریم، آیه ۱۱  
۲۱۳- سوره اعراف، آیه ۸۰  
۲۱۴- سوره احقاف، آیه ۲۱  
۲۱۵- سوره اعراف، آیه ۱۹۸  
۲۱۶- سوره آل عمران، آیه ۹۰  
۲۱۷- سوره آل عمران، آیه ۹۰  
۲۱۸- سوره اعراف، آیه ۶۰  
۲۱۹- سوره اعراف، آیه ۶۶  
۲۲۰- سوره اعراف، آیه ۶۴  
۲۲۱- سوره اعراف، آیه ۲۷  
۲۲۲- سوره ناس، آیه ۵  
۲۲۳- سوره حج، آیه ۴۶  
۲۲۴- سوره بقره، آیه ۱۳۳  
۲۲۵- سوره انعام، آیه ۷۴  
۲۲۶- سوره توبه، آیه ۱۱۳  
۲۲۷- سوره توبه، آیه ۱۱۴  
۲۲۸- روح المعانی، ج ۸، ص ۳۵۱، ذیل آیه ۴۱ از سوره ابراهیم.  
۲۲۹- سوره انبیاء، آیه ۲۲  
۲۳۰- سوره زمر، آیه ۲۹  
۲۳۱- سوره مؤ منون، آیه ۹۱  
۲۳۲- سوره ملک، آیه ۳  
۲۳۳- سوره نساء، آیه ۱۵  
۲۳۴- سوره نور، آیه ۲  
۲۳۵- سوره مزمل، آیه ۱۴  
۲۳۶- سوره قارعه، آیه ۵  
۲۳۷- سوره طه، آیه ۱۰۶  
۲۳۸- سوره نباء، آیه ۲۰  
۲۳۹- جواهر الکلام، ج ۲۶، ص ۶۷  
۲۴۰- سوره اعراف، آیه ۵۴  
۲۴۱- سوره فرقان، آیه ۵۹  
۲۴۲- سوره فصلت، آیات ۱۱ ۱۲  
۲۴۳- سوره فصلت، آیه ۹

فصل سوم: تفسیر قرآن به قرآن

- ۲۴۴- سوره فصلت، آیه ۱۰  
۲۴۵- تفسیر المنار، ج ۸ ص ۴۴۶، ذیل آیه ۵۴ از سوره اعراف.  
۲۴۶- سوره بقره، آیه ۳۰  
۲۴۷- سوره ص، آیه ۲۶  
۲۴۸- اصول کافی، ج ۲، ص ۶۰۶  
۲۴۹- عوالی الثالی، ج ۴، ص ۱۰۴  
۲۵۰- نهج البلاغه، نامه ۷۷